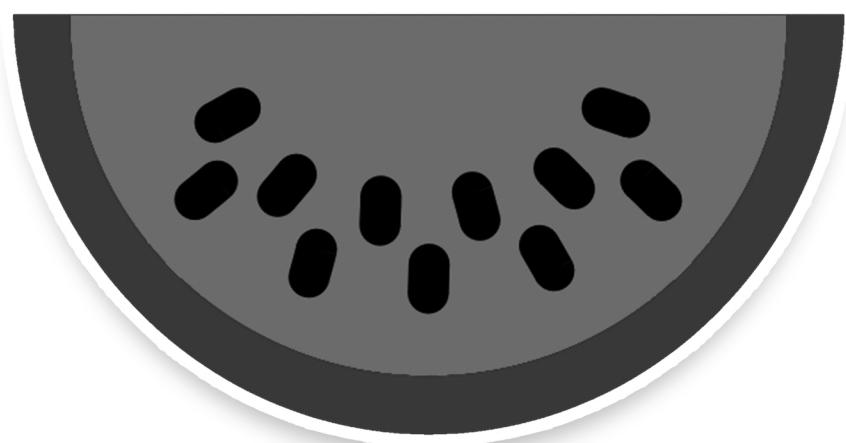


پویس

۳۵

ویره‌نامه پلداری ۹۶



hw3_9631099_copy8

upload

بسم الله الرحمن الرحيم

پویش سی و پنجم

فهرست

به کوشش...

صاحب امتیاز(مجری طرح)
شورای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر

یلدا

۴	یک حکم خاص	سردبیر(خون دل خوار)
۴	جشن یلدا	ماهین میرشمس
۵	گیسوان یلدا	مدیر مسئول(توسیع خوار)
۷	او سعدی است	محمدباقر عابدی سقا

تقلب

۸	در زمان تقلب چه احساساتی داشته باشیم	ویراستاران(ملت کافئین خوار)
۸	تقلب، یک بررسی شخصی - موضوعی	ماهین میرشمس
۱۰	تقلب چیست و چرا؟	آذین الله خانی
۱۱	اعترافات به سیک ژان ژاک روسو به نثر بیهقی	هانیه حاجی آقازرندی
۱۲	در دفاع از متقلبین	سروش برمکی
۱۵	در جستجوی مرام نامه اخلاقی دانشگاه	گرافیک و صفحه آرا(کامنت خوار)
۱۸	گزارش پرسش نامه تقلب	محمدباقر عابدی سقا

سینما و موسیقی

۲۰	سینمای کج و معوج	کمیک(کاغذ خوار)
۲۲	"سیک" رو بیخیال ای دوست	آریا بنایی زاده، امین رشیدیگی

کمیک

۲۲	پویش نما	نویسنده گان(ملت کتاب خوار)
		شهرزاد شیرازی، ارمغان سرور
		ماهین میرشمس، اشکان میرزا حسینی
		سپهر آخوندی، بهداد منصوری
		پارسا انعامی، مهدی صدوقی
		سینا بهارلویی، سید محمد مهدی احمدپناه
		سعید الوندکوهی، آریا بنایی زاده
		احسان ولایی



سخن مدیرمسئول

سخن سردبیر

سلام!
خوبی؟
یلدات مبارک

بین من سه تا قانون دارم. یکی از اونا باوره. وقتی من باورت داشته باشم، اونوقت تورو فراتر از چیزی می‌بینم که در نظر بقیه هستی. وقتی تو باور من باشی، جزوی از هویت من هستی و تعالی تو تعالی منه. وقتی باورت داشته باشم، هر لحظه بہت شک می‌کنم و دوباره به تو ایمان می‌ارام. به این‌که تو بهترینی. آدما با باورهاشون تعریف می‌شن. من با تو تعریف می‌شم.

پویش رو باور کن دوست من

ممنون که کمک کردی تا این شماره هم به دست دوستات برسه. بیخش که کم و کاست داره

چشم‌هایت به روشنی شب، آرامشت به بلندی یلدا

شب یلدا همان‌قدر که پایانی تاریک است، شروعی در دل خود دارد و بر پایه‌ی تناقص‌هاست که قدرت تفکر و خلاقیات و پویایی مردمان، رشد می‌کند و شاخ و برگ می‌یابد. این‌بار هم با پویشی دیگر از تفکرات دانشجویان کامپیوتر امیرکبیر بازگشته‌ایم که علاوه‌بر جشن گرفتن این شب بزرگ، بهانه‌ای داشته باشیم برای بیشتر و عمیق‌تر اندیشیدن.

یکی از مسائلی که امروزه دانشجویان با آن سر و کار دارند بحث تقلب است. دوراهی‌های اخلاقی و انتخاب راه درست از میان راههای خاکستری، اگر فکر کسی را درگیر نکند، وجدانش را دخیل خواهد کرد. علت اصلی این‌که دانشجویان به سمت تقلب در تمارین، امتحانات و غیره سوق داده می‌شوند چیست؟ نظر فارغ‌التحصیلان در مورد این موضوع چیست؟ دانشجویانی که تازه وارد این فضا شده‌اند چه نظری دارند؟ و آیا واقعاً آن‌طور که فکر می‌کنیم تقلب در دانشکده فراگیر است؟ مقصص اصلی کیست؟ امیدوارم از نوشه‌های هم‌دانشکده‌ای‌های خود کمال استفاده را ببرید و کلماتشان عامل جوانه‌ای در فکرهاشان باشد تا پویاتر و آگاه‌تر در چندراهی‌های زندگی‌تان، تصمیم‌گیری کنید.

یلداییتان مبارک

تهایی که دیگر نباید جایی می‌رفت.
- تو نمی‌روی؟

- تا فردا کسی به من نیازی ندارد فردا همه‌ی آدم‌ها به روز اول برمی‌گردند و مهمان‌های امشب اگر می‌توانستند فردا دوباره می‌آمدند و می‌پرسیدند چرا امشب مثل شب قبل نیست.

نگاهی به حکم‌ش کرد. حکم‌ش را روی کاغذی این‌گونه نوشتند بود:

«در این شب همه فقط باید بخندند، درکنار هم باشند و به یک دیگر بگویند که هم‌دیگر را دوست دارند.»

تهایی راست می‌گفت.

- به آنها می‌گوییم که شب گذشته شبی خاص بود.

تهایی بلند شد: خودت می‌دانی، مسئول پاسخ‌گویی به آن‌ها من نیستم.

- کجا می‌روی؟

- پیش یلدا... یادم نبود، او همیشه تهایست از این آجیل هم برایش می‌برم، شاید مشکل او را حل کند. عقل نگاهی دوباره به حکم کرد، باید آن را خاص می‌کرد. در آخر حکم نوشت:

«این شب، شب یلداست.»

جشن یلدا

ارمغان سرور



خاستگاه

شب یلدا یا چله (بلندترین شب در نیم‌کره شمالی زمین)، به زمان غروب آفتاب از سی آذر تا طلوع آفتاب در یکم دی‌ماه گفته می‌شود که برابر با ۲۱ یا ۲۲ دسامبر است و بسیاری از اقوام آن را مبارک می‌دانند. این شب در نیم‌کره شمالی با انقلاب زمستانی مصادف است و گذشتگان با این باور که پس از شب یلدا با دمیدن خورشید، روزها بلندتر می‌شوند و تابش نور ایزدی فزونی می‌یابد، آخر پاییز و اول زمستان را شب زایش مهر یا زایش خورشید می‌خوانند و آنرا جشن می‌گرفتند. در رابطه با ریشه نام‌گذاری آن می‌توان اشاره کرد که «یلدا» واژه‌ای سریانی به معنی تولد و «جشن» از کلمه «یسنه» با ریشه اوستایی به معنای ستایش‌کردن و پرستش گرفته شده است.

پیشینه و رسوم

ایرانیان باستان این شب را شب تولد ایزدمهر می‌پنداشتند و به همین دلیل گرد آتش جمع شده،

یک حکم خاص

شهرزاد شیرازی



یک حکم خاص

همه، پشت میزی پر از انار و هندوانه و آجیل و شیرینی نشسته بودند. سال‌ها بود که رسم همین بود. هر کسی مشکلی داشت، آن شب می‌آمد و دردش را می‌گفت. آخر، تلخی دردها با شیرینی و هندوانه قابل تحمل می‌شد.

- شروع کنید... بگویید مشکلاتتان چیست؟ از همان سر میز بگویید یکی یکی...

مهمان اول شروع کرد: مدت‌هایست که آدم‌ها نمی‌خندند و تنها لبخند می‌زنند، خستگی نمی‌گذارد لبخند به خنده تبدیل شود.

بعد از تمام شدن حرف مهمان اول، دومی دردش را گفت: آدم‌ها دیگر با هم دوست نیستند. فقط اسمشان را گذشتگان دوست که مجبور نباشند با هم بجنگند. سومی مشتی آجیل برداشت و گفت: کسی مرا صدا نمی‌زنند، شده‌ام یک شکل هندسی قرمز زنگ، کنار یک سری عکس بی‌معنا.

چهارمی تکه اناری را برداشت و گفت: این‌ها را بینید چقدر درکنار همند... آدم‌ها سال‌هایست که دیگر کنار هم نیستند فقط ظاهرسازی می‌کنند.

پنجمین مهمان دست‌هایش را روی چشم‌هایش گذاشت: هیچ‌کس به طبیعت، واقعی نگاه نمی‌کند. همه از پشت یک شیشه تصاویر را می‌بینند.

مهمان آخر از بقیه مهمان‌ها کمی فاصله گرفت و گفت: آدم‌ها دائماً به من پناه می‌آورند. از زیاد کنارشان بودن به تنگ آمده‌ام.

حال که همه‌ی مهمانان حرف خود را زده بودند، نوبت پرسش‌گر سوال بود که راه حل را بیاید.

عقل دستش را زیر چانه‌اش زد و به مهمانان نگاه کرد. خنده، دوستی، عشق، هم‌بستگی و تهایی همه راست می‌گفتند.

باید حکمی صادر می‌کرد. تمام نقشه‌هایش برای انسان‌ها این مشکلات را به وجود آورده بودند. قرار نبود آدم‌ها این‌قدر در کارهای او غرق شوند، فقط قرار بود راحت‌تر زندگی کنند. باید کاری می‌کرد، باید از همان لحظه شروع می‌کرد. حکم‌ش را اعلام کرد و نوشت و سرش را بالا آورد. همه مهمانان با خوشی بلند شدند و رفتند به جز

این روز جشن زایش مهر برگزار می شد. ۴۰۰ سال پس از تولد مسیح، کلیسا جشن زایش مهر را بجای زادروز حضرت عیسی پذیرفت. زیرا زمان دقیق تولد مسیح آشکار نبود و در نهایت به ۲۵ دسامبر جابه جا شد، از این رو تا به امروز بابانوئل با جامه و کلاه مغان ایرانی نمایان می شود و همچنین رنگ سرخ آن برگرفته از پدیدار شدن روشنایی در این روز است.

می ستاییم مهر را
آنکه از آسمان برفراز برجی پهن
با هزاران چشم بر ایرانیان من نگرد
نگاهبان زورمندی که هرگز خواب به چشم او راه نیابد
آنکه مردمان را از نیاز و دشواری برهاند

گیسوان یلدا

ماهین میرشمیس



روزی روزگاری در سرزمین مردمان سخت کوش و مهربان، دختری زیبا زندگی می کرد. این دختر، صورتی به سپیدی ماه، چشمانی به روشنایی دوستاره و قامتی چون سرو را دارا بود. اما آنچه از همه بیشتر دیگران را تحت تاثیر قرار می داد، گیسوان بی انتها و همچون شب او بود. گیسوانی که اگر انگشتانت را درمیانشان فرو می بردی، انگار دستانت را در نرم ترین ابریشمها غرق کرده بودی و وقتی رهایش می کردمی، آبشاری خروشان از تاریک ترین شب های عمرت را فروریخته بر زمین می دیدی.

اما این دختر گیسوکمند، از طلسمی رنج می برد. دهان به دهان، سینه به سینه داستانش را هر رهگذری در هر گوشه این سرزمین نقل می کرد. همه از عبور از جاده ای که در انتهای آن کلبه ای او وجود داشت، پرهیز می کردند. شاید از خود می پرسید چگونه طلسمی است که دختری به چنین زیبایی را در زندانی دور از مردم، حبس کرده است؟

موهای همچو شب دختر، قادر بود تا تاریک ترین و وهمناک ترین نفس انسانها را بیدار کند. لحظاتی بعد از زل زدن به موهای افشاران وی، مردمک چشمها، تاریک شده و جز تاریکی و نفرت اندیشه ای در فکر و جسم انسان جای نمی گرفت. از طرفی، با اینکه از نرم ترین ابریشمها هم نرم تر بود، هنگامی که کسی تلاش داشت تا تکه ای از آن را ببرد، تبدیل به آهنه سخت می شد که هیچ شمشیری قادر به بریدن آن نبود.

از این روی، دختر همیشه موهایش را بافته نگه می داشت و تنها یکبار، آن هم فقط در بلندترین شب سال، خود را در کلبه اش حبس می کرد و با تاریک شدن

پایکوبی می کردند. آنگاه خوانی الوان می گستردند و «میزد» نثار می کردند. «میزد» نذر یا ولیمه ای بود مانند گوشت، شیرینی و حلوا که برای هر مراسم شادی آماده می شد.

مردم، گاه شب یلدا را تا دمیدن پرتو پگاه در دامنه کوه های البرز به انتظار خورشید می نشستند. برخی در مهرا به ها به نیایش مشغول می شدند تا پیروزی مهر و شکست اهریمن را طلب کنند و شب هنگام، دعایی به نام «نیید» را می خوانند (دعای شکرانه نعمت) همچنین آنان روز پس از یلدا (یکم دی ماه) را «خور روز» یا روز خورشید و «دیگان» خوانده و در آن به استراحت می پرداختند.

وجود آجیل مخصوص، هندوانه، انار، شیرینی و میوه های گوناگون که اکثراً پردازه هستند (اشاره به اصل برکت و تکثیر) جنبه نمادی دارد و نشانه فراوانی است.

همچنین انار و هندوانه با رنگ سرخشان، نمایندگانی از خورشیدند در تاریکی شب. در این شب هم مانند جشن تیرگان، فال گرفتن با اشعار حافظ مرسوم است.

هر منطقه نیز رسومات خاص خود را داشت. به عنوان مثال مردم کرمان تا سحر به انتظار می نشستند تا از قارون استقبال کنند، در باور آنها قارون در لباس هیزم شکن برای خانواده ها تکه های چوب آورده، چوب ها به طلا تبدیل شده و برای آن خانواده ثروت به همراه می آورد.

ایرانیان باستان هزاران سال پیش، گاهشماری (شیوه تعیین و تنظیم حساب و زمان) خود را بر پایه «ویهچ خور» بنا نهادند (در پهلوی به حرکت ستارگان ویهچ گویند) آنها حرکت خورشید را در آبام های (برج های) اسمان اندازه گیری کرده و برای هر آبام نامی ویژه گذاشتند و دریافتند که در آغاز پاییز و بهار، طول روز و شب برابر است. لیکن آغاز تابستان برابر با بلندترین روز و آغاز زمستان برابر با بلندترین شب سال است. از این رو آنها گاهشماری خود را بر پایه چهل روز یا چله گذاشتند و سال را به ۹ چله یا ماه بخش کردند، در زمان داریوش این چهل روز به سی روز کاهش یافت و ۱۲ ماه پدید آمد که سنجیده ترین گاهشمار جهان و هماهنگ ترین با طبیعت است. از این رو زمستان به دو چله بزرگ و کوچک بخش می شود. چله بزرگ از یکم دی ماه تا دهم بهمن ماه است و چله کوچک از دهم بهمن ماه تا بیستم اسفندماه.

در فرهنگ ایران همیشه شماره چهل مانند شماره های ۷ و ۱۲ مقدس بوده است.

راهیابی به سایر ملل

جشن زایش خورشید، از ایران به روم و بسیاری از کشورها راه یافته است. شب چله برابر با ۲۱ دسامبر کنونی زادروز فرشته مهر و نخستین روز سال نو به شمار می آمده و در

این ریسه‌ها که حاصل از رویارویی من با شریف‌ترین انسان‌ها در سرزمین‌های مختلف بوده است، بی‌امیزم.

و موی سیاه بی‌انتهای دختر را تک‌تک با ریسه‌های رنگی آمیخت و گره زد و بافت و تمام شب را به بازگو کردن قصه‌ی هر ریسه به صبح رسانید.

دختر گاهی برمی‌گشت و به چشمان تاجر با ترس زل می‌زد. از وحشت اینکه تاریکی، دوباره چشمان کسی دیگر را دربرگیرد، نفسش بالا نمی‌آمد و کل شب سکوت کرده بود و به قصه‌های مردمان شجاع، مهربان، عادل، زیبا و عاشق گوش می‌سپرد.

چشمان تاجر هم گاهی سایه‌ای از سیاهی فرامی‌گرفت اما با قصه‌ی بعدی، کم‌رنگ‌تر و کم‌رنگ‌تر می‌شد.

با طلوع آفتاب، کار تاجر هم به اتمام رسید. وی شب تاریک موهای دختر را تبدیل به جشن بلندترین شب سال کرده بود. انگار هزاران هزار، فششه و آتش بازی در موهای تاریکش نورافشانی می‌کردند.

حال انگار تیرگی موهای سیاهش شکسته شده بود و از هر برشش، رنگ‌های انسانیت، پخش می‌شد. طلسم شکسته شده بود.

تاجر نفسی از سر راحتی و رضایت خاطر کشید. سپس با تعجب پرسید:
- راستی بانو، اسمتان را به من نگفته‌اید.
- یلدا هستم.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد. هر چهار روز می‌گذرد و هر چهار روز می‌گذرد.

هوا، موهایش را باز می‌کرد و آرام آرام می‌شست و سپس باز آن‌ها را می‌بافت و این‌کار تا سحر طول می‌کشید.

یکی از همین روزهایی که از اقضا شبش نیز بلندترین شب سال بود، تاجر پارچه‌ای، از سرزمین‌های دور، کنار رودخانه‌ای نزدیک کلبه دختر، اطراف کرد تا کمی استراحت کند.

دختر که آمده بود سطلهای آب را برای مراسم شب‌نشینی‌اش پر کند، با تاجر روبرو شد. با خجالت پارچه‌ای که بر سر خود کشیده بود را نزدیک‌تر کرد. اما مرد تاجر او را دیده بود و یک دل نه صد دل عاشقش شده بود. مرد تاجر جلوتر رفته و سر صحبت را با وی باز کرده و در پرکردن سطلهای آب نیز به او کمک کرده بود.

دختر هم دل به دریا زده و در مورد طلسمش با او سخن گفته بود. آن‌ها تا غروب آفتاب مشغول بردن سطلهای کلبه بودند و زمانی که آفتاب کاملاً پشت کوه‌ها پنهان شد، دختر با چشمانی دردمند از تاجر خواهش کرد که آنجا را ترک کند. اما تاجر تصمیم خود را گرفته بود. نمی‌خواست شب دیگری از عمر این دختر، تنها در این کلبه مفلوک بگذرد.

هرچه دختر خواهش کرد، تاجر قبول نکرد. پایش را در یک کفش کرده بود و می‌خواست موهای دختر را ببیند تا شاید بتواند چاره‌ای برای رهایی دختر از طلسمش بیاندیشد.

می‌خواست به درد و رنج این دختر پایان بخشد. در آخر دختر قبول کرد. پارچه را از سر برداشت و موهای را باز کرد. موهای چون باران پاییزی، آهنگین و رقصان بر روی زمین ریخت. نفس‌های تاجر از آن زیبایی خیره‌کننده به تنگ آمد. دختر با نگرانی نگاهی به چشمهای تاجر انداخت. چشمهای تاجر در حال سیاه شدن بود، اشک در چشمان دختر حلقه زد، اما درست در همان هنگام، تاجر نگاه از موهایش برگرفت و به صورتش نگاه کرد. سیاهی، کم‌کم از بین رفت و باز سفیدی چشم نمایان شد، اما باز هم می‌شد ردپای تاریکی را در چشمان تاجر دید.

دختر زبان باز کرد که باز از او خواهش کند که کلبه را ترک کند اما تاجر وسط صحبتش پرید:

- من عادتی دارم، در سرزمین‌های دور و نزدیک که سفر می‌کنم، آدم‌ها و انسان‌های شریف زیادی را می‌بینم و می‌دانی چگونه آن‌ها را به یادگار در قلب خود نگه‌مندی دارم؟ از آن‌ها تکه‌ای نخ طلب می‌کنم.

و از خورجینش، جعبه‌ای درآورد که پر از ریسه‌های رنگارنگ بود.

- هر کدام، ریسه‌ای به رنگ سرزمین‌شان به من می‌دهند، ریسه‌ای به رنگ دوستی، ریسه‌ای به رنگ عدالت، ریسه‌ای به رنگ عشق...

حال من می‌خواهم، موهای شما را، ای بانوی بزرگوار، با



او سعدی است. تو کیستی...؟!

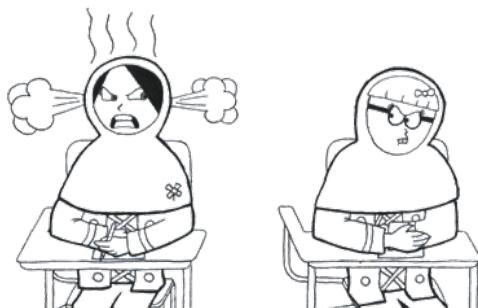
حتی نمی‌دانم از چه بنویسم. بهانه‌ی نوشتن فراوان است اما عاجزم بدان جهت که نمی‌دانم از چه بنویسم. نمی‌توانم از شور آدم‌ها در پاییز بنویسم. من نهایتاً می‌توانم در هم‌صحتی طولانی‌ای از پاییز بپرسم که «کلیشه» بودن چه حسی دارد؟ لازم است این همه از آن بترسم؟ هرکسی که توان گفتن داشته از پاییز گفته و درست هم گفته. کدام یک از ما حاضر است بگوید که پاییز دلش - گیرم به ضخامت برگی از همین گاهنامه که دست توست - نازک‌تر نمی‌شود؟ اصلاً فرض بر آن که چنین نشود، تو حاضری از میان ما دستی بلند کنی و غریب‌تر که «اصلًا پاییز چیست دیگر»؟ غر اگر زدی، پای این خواهی ماند که بگویند «کثر طبع جانور»ی که اگر غریب‌تر هستی؟

پس نه! پاییز گوشی رینگ را نجات اگر نمی‌دهم که نشدنی است، مشتی به صورت زرد و قرمزش هم نمی‌زنم. به من بگو از زرد و قرمز پاییز که نمی‌گوییم، پس از چه بگوییم؟ از «سیاهی» بگوییم؟ از «کتاب» بگوییم؟ از «مرگ»، از «زندگی» بگوییم؟ از «مرگ کتاب»، از «مرگ و زندگی»، از «مرگ زندگی» بگوییم؟ از چه بگوییم که نه گونه‌ی خیس و لطیف پاییز خونین‌تر شود، نه ملال‌انگیز باشم و سیاه و نه بُوی مرگ بدhem؟ از کویی و یا گلستانی که در ایام جوانی از آن گذشتی؟ از باب پنجم؟ از «در عشق و جوانی»؟ «یاد دارم که در ایام جوانی گذر داشتم به کویی و نظر با رویی در تموزی که حرورش دهان بخوشانیدی و سمومش مغز استخوان بخوشانیدی. از ضعف بشریت تاب آفتاب هجیر نیاوردم و التجا به سایه دیواری کردم مترقب که کسی حر تموز از من به برد آبی فرو نشاند که...»

دیدی چه عاجزم؟ این همه آسمان به ریسمان بافتیم که از چه بگوییم و هیچ نگفتم و او هر چه خواست گفت. این که من کجا و او کجا را خوب می‌دانم، دلیلش را هم. من از «ضعف بشریت» تاب هجوم افکار نیاوردم و التجا کردم به پرسیدن از تو که حرارت مغز و زبان و دلم را فرون Shanی. تو تاب کدام آفتاب نیاوردی که التجا به سایه‌ی سکوت کرده‌ای؟ من از تو می‌پرسم چون ننتها دچار ضعف بشریتم که ضیف بشریتم. من که تمایلی به گفتن از پاییز ندارم از تو می‌پرسم تا از پاییز بگوییم. تا من که سیاه می‌بینم و فکر می‌کنم از سیاهی و ظلمت نگویم.

«... که همی ناگاه از ظلمت دهیز خانه‌ای روشنی بتافت؛ یعنی جمالی که زبان فصاحت از بیان صباحت او عاجز آید. چنان که در شب تاری صبح برآید یا آب حیات از

۴. سریع باشید. سعی کنید در حداقل زمان ممکن فکر کنید، تصمیم‌گیری کنید و عمل کنید.
۵. آمادگی حل بحران داشته باشید. یعنی اگر احیاناً تقلب شما به نتیجه نرسید یا خللی در آن ایجاد شد، به سرعت راهی جایگزین برای آن برگزینید.
۶. بر اعصاب خود مسلط باشید. اگر یار شما در تقلب چقر از آب درآمد یا مراقب چقر بود، سعی کنید عصبانی نشوید و عنان کار را از دست ندهید.



۷. اگر وقت کمی از زمان امتحان باقی‌مانده و شما هنوز آنطور که می‌خواسته‌اید نتوانسته‌اید تقلب کنید، نامید نشوید. با این کار فرصت‌های باقی‌مانده را نیز از خود دریغ می‌کنید.

قطعاً رعایت کامل نکات بالا فاکتوریست که فقط با تمرین زیاد به دست می‌آید. و همچنین توجه کنید رعایت همین ریزه‌کاری‌هاست که تقلب کردن را سخت می‌کند.

تقلب، یک بررسی شخصی - موضوعی

بهداد منصوری



خب... من خیلی تو دبیرستان و همین دانشگاه تقلب کردم. معمولاً با اون تکنیک کلاسیک نگاه‌کردن به برگه نفر بغلی. بعضی وقت‌ها هم روی یه تیکه کاغذ یادداشت من نوشتیم، یا توی ماشین حساب ۸۳-ti پدرم فرمول ذخیره می‌کردم و فکر کنم یه بار هم یکی از دوستام برگه آزمون رو قبل از جلسه بدست آورده بود ولی قضیه مال دوران راهنماییه.

من بیشتر تو آزمونا و تکلیفا تقلب می‌کردم. هیچوقت تو ارائه‌ها و پروژه‌های پایان‌ترم این کار شنیع رو انجام ندادم. هیچ وقت. مثلا هیچ وقت مستقیم کدیک نفر رو ورنداشتیم چون که این حس که مچت رو بگیرن که کد دزدیدی به نظر بدترین چیزی می‌یاد که تو دانشگاه می‌تونه سر یه نفر بیاد. با این استثنای که برای کلاس فارسی آقای مقصودی، ارائه‌ی دوستم رو راجع به حافظه تحويل دادم ولی بیخیال خود یارو هم از ویکی‌پدیا ورداشته بود.

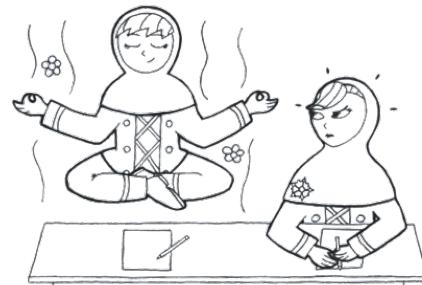
در زمان تقلب چه احساساتی داشته باشیم

سپهر آخوندی

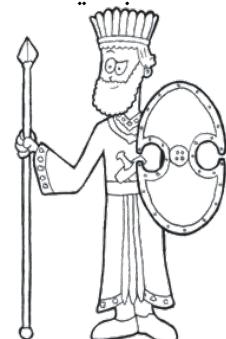


به راستی، در زمان تقلب باید چه احساساتی داشته باشیم و در چه شرایط ذهنی باشیم؟ پاسخ به صورت زیر است:

۱. آرامش داشته باشید. اگر هول کنید یا از خود اضطراب نشان دهید خیلی زود مراقب را متوجه خود می‌کنید. این آرامش را باید وقتی که مراقب به شما نزدیک می‌شود هم حفظ کنید؛ چون اگر دستپاچه شوید همه چیز خراب می‌شود.



۲. جرئت داشته باشید. همیشه شجاعت تقلب کردن و ریسک پذیری آن را داشته باشید.



۳. تمرکز داشته باشید. باید در آن واحد حواستان به چند چیز باشد. پس نباید غرق در افکار غیرمربوط خود شوید.



تصویر کنین منه شونزده ساله یه آزمون فیزیک دارم و سود و ضرر تقلب کردن رو بررسی می کنم. اگه مچمو بگیرن، شاید نمره صفر برام رد کنن و زنگ بزنن به بابام یا اینکه بعد از ظهر نگه دارن مدرسه.

خب... نگه داشتن تو مدرسه چیز خاصی نیست. زنگ زدن به بابام یا مامانم یکم تلخه ولی اونا فقط میخوان من نمره خوب بگیرم و معلمای مدرسه هم همینو میخوان! پدر مادرم علاوه بر اون، میخوان که من موفق بشم پس اگه مچمو نگیرن، من پیروزمندانه تو نیستم به اون موقیتی که خودم و پدر مادرم میخوان که یه شغل خوبه، نزدیک بشم! تقلب یه روشه که توی همهی طبیعت دیده میشه که برای اینه که یه ارگانیسم، بتونه یه برتری نسبت به بقیه بگیره بدون اینکه بایت این کارش هزینه بد. باکتری ها تقلب می کنن، ماهی ها تقلب می کنن، قارچ ها تقلب می کنن. ما تقلب می کنیم... دوپینگ کردن، زیرپا گذاشتن رژیم غذایی و... خیانت به شریک زندگی مون. خب، خیانت یه چیزیه که برای ما غیرممکنه که براش دلیل تراشی کنیم چونکه خیلی ساده است که بینیم چرا سواستفاده از یه رابطه برای نفع شخصی اشتباهه مخصوصا وقتنی که داریم از چیزی به شکنندگی اعتماد یه نفر دیگه سواستفاده می کنیم. اون هم کسی که نه فقط اعتماد کرده، بلکه از لحاظ احساسی به ما وابسته است، و اون هم برای یه چیز خیلی گذرا و الکی. وقتی که دیدمون رو از این سیستم آموزشی مشکل-دار گستردۀ تر کنیم، خیلی واضح میشه که بنیان همهی تقلب ها چیه. leverage کردن یه نفر دیگه برای نفع خودمون. و همه می دونیم چجور هرم ها کار می کنن. وقتی یکی میاد بالا، یک نفر، یک جایی، یک جوری، هرچند شاید نفهمه از کجا خورده، میاد پایین. فکر کنم معنای اینکه متقلب ها هیچوقت قسر در نمیرن همینه. اگه شما باهاش تو دنیای بیرون قسر دربرین، حتی اگر از عواقب عمل تون آگاه نباشین، هیچ وقت نمی تونین واقعا تو وجدان تون ارش قسر در برین و همیشه می دونین که یه نفر بالاخره صدمه دیده. ولی برای خاطر یه پایان صادقانه تر از همه-چی-خوبه- همه-چی-بهتر-میشه برای این متن، بزارین از شما > به شما اشاره میکند > یک سوال پیرسم. شما متقلب > به شما آیا شما قسر در رفتهین؟

من زیاد زمان نداشتم که به این موضوعا فکر کنم. شاید چون که موقع خود تقلب تلاش می کنم زیاد بهش فکر نکنم. شاید... چون که اون موقع فکر می کنم جمله‌ی قدیمی «متقلبا هیچوقت قسر در نمیرن» فقط یه دروغه برا آدمای ساده‌لوح. چرا؟ چون که... من تقلب کرده‌ام! و... قسر هم در رفته‌ام! البته من واضح ایچکس رو ترغیب به تقلب نمی کنم: صرفا تقلب بخشی از زندگی ماهاست که بنظرم ارزش بحث بیشتری دارد.

خیلی ساده است: تقلب کردن یعنی ناصادقانه رفتار کردن برای برد منفعت. تو دیبرستان چه منفعتی بود که من می خواستم (یا فکر می کردم که می خواستم)؟ خب، وقتی که مدرسه می رفتم هدف اصلی یادگیری نبود. هرچند نمی گم مدرسه رفتن کار اشتباهیه؛ هدف مدرسه این بود که نمرهی خوب بگیری، تا بعد تست زدن یاد بگیری تا بتونی بری یه دانشگاه خوب تا فارغ التحصیل که شدی، اون برتری ثابت شده‌ی شغل-خوب-داشتن رو به دست بیاری.

این سیستم هدف گذاری خیلی واضحه. مشکلش اینجاست که هیچ جا گفته نشده «با صداقت نمرهی خوب بگیری»! تنها دلیلی که بخوای صادق باشی اینه که نخواهی ریسک کنی که مچتو بگیرن که چوب لا چرخت بره. و این... مسخره است!

با این که برای به هدف رسیدن هیچ ایراد اساسی ای در تقلب ندیدیم، و با اینکه تقلب کردیم که به اونجا رسیدیم و یه شغل خوبم گرفتیم و تو دنیایی که تقلب خیلی خیلی عادی شما رو به یه شغل خوب می رسونه، حالا ما تو شغل هامون به یسری اخلاقیات مستحکم پاییند می شیم و خودمونو می گیریم... این به اون معنا نیست که ما همون (...) هایی شدیم که نمی خواستیم بشیم؟

من بعضی وقتا می خندم درموردش. تو مترو یا همین جوری که تو خیابون راه میر و مردم بهم عجیب نگاه می کنن ولی این از اون مسخرگ های زندگیه که اونقد خنده داره که نمیشه خود تو نگه داری.

شما می تونین منو مقصرا بدلونین. ولی فقط من نیستم! تنها آماری که به دست آوردم اینه که خود به خود شوک آوره: سال ۱۹۹۷ قبل از اینکه سیستم فعلی ورودی دانشگاهی آمریکا وجود داشته باشه، از ۱۸ هزار نفر در ۹ دانشگاه ایالتی پرسش شد و نتیجه نشون داد که ۳ تا از ۴ تا - دوباره میگم - ۳ نفر از هر ۴ نفر برای رسیدن به دانشگاه تقلب کردن و شما می تونین همهی اونها رو هم مقصرا بدلونین! این اپیدمی تقلب تو مدرسه، تو علم تو ورزش... یه چیزیه که همه مون درش دخیلیم. هیچوقت این چیز مسخره رو باور نماید کرد که « فقط من در برابر عملم پاسخگوام» یا « فقط تو در برابر عملت پاسخگویی» چون که همه مون در برابر تقلب - همه مون - مسئولیم.



همبستگی و اتحاد و زدایش کدورت‌ها شود. به این صورت که شخصی که تابحال از وجود خارجی وی مطلع نبودید، به طرفه‌العینی مقابل شما ظاهر شده و چنان با شما شیوه‌ی دوستانه‌ای اتخاذ کند که دوست صمیمی شما اپیلاسیون شده و اذعان می‌دارد که «یا خالق سمندر، اگر من دوستش هستم، پس این چیست؟» با این مقدمه همچو دیوار مستراخ بر سر شما خراب شده و به محض دریافت پاسخ سوالات تکلیف از گستره‌ی هستی محو شده، به نور تبدیل شده و در فضای منتصر می‌شود و همان‌قدر از وی اثر می‌ماند که از پوست پلک چشم چپ جسد ۱۴۰ ساله.

البته اگر در سنگر مقابل قرارگیریم، به جنبه‌های دیگر قضیه هم برمی‌خوریم. من باب‌مثال شما از کسی تکلیف می‌خواهید اما وی به شما تکلیف نمی‌دهد، ممکن است ابتدا از این موضوع سر در زانوی غم چپانده و کل یعقوب پیامبر در امر گریستن را بخوابانید، لکن در پس آین امر علی نهفته است که شاعر در این باب گفته «چشم دل باز کن که جان بینی، غم مخور»

مثلاً شما احتمالاً شیوه چشمش که فریب جنگ داشت را هنگام تسائل شما برای تکلیف، ندیده بودید، و گرنه غلط می‌کردید آن را صلح می‌انگاریدید. یا حتی امکان دارد خود وی تکلیف را از شخص ثالث چپاول کرده و می‌داند اگر شما را هم پای خوان رنگین تکالیفش می‌همان کند از همه شما تقلب گرفته و دهان شما به غایت مورد عنایت واقع می‌گردد.

از دیگر فواید این نوع تقلب می‌توان به تقویت ادبیات و قوه تخييل فرد اشاره کرد. به طوری که برای به بیراهه کشاندن مصححان یک جمله ساده را به نحوی تغییر می‌دهید که حداد عادل و فردوسی طی اقدامی مشترک دست در دست هم از بالای آبشار نیاگارا به پایین می‌پرند تا مرحله ۵۰ بازی نهنگ آبی را به آخر برسانند.

بعضًا مشاهده شده در حین تقلب برای فرار از چشمان تیزیین و ریزیین تدریس‌یاران گرام با تغییراتی اساسی چند و چون مطلب را مورد رحمت واقع کرده و مرزهای علم را (با در نظر گرفتن $g=9/8$) سوار بر اسنپ حدود ۱۴/۳ کیلومتر جابجا گردانیده‌اید.

واضح و مبرهن است که کار گروهی رجحان دارد بر کار فردی و نقل است که «امرهم شوری بینهم» و «یک دست صدا ندارد» و غیره و چه جایی بهتر از فضای علمی و دوستانه‌ی دانشگاه برای این کار؟ کافی است در

با عرض سلام و طول احترام خدمت شما خواننده‌ی گرامی و ضمن تشکر از خانواده‌ی محترم رجبی؛

اصولاً بحث تقلب از بحوث اساسی زندگی انسان شمرده می‌شود. به طوری که اولین حرکت انسان روی زمین تقلب بوده؛ یعنی همان زمانی که نمی‌دانیم هابیل با بیل قابیل را کشت یا قابیل با بیل هابیل را...

علایی حال همواره این پرسش بر مخیله‌ی هر جنبنده‌ای نقش می‌بندد که تقلب خوب است یا بد؟ تقلب اصولاً به سان حسی در آدمی رخنه می‌کند، در مواقعي که باید فعلی را به عینیت برسانید لکن این مهم از دایره‌ی توان شما خارج است. لذا وارد مثلث توان خود می‌شوید که وادی تقلب است. در این لحظه‌ی ملکوتی شما وارد نسخه بتابی خود شده و قابلیت‌هایی جدید در خود کشف می‌کنید که از این‌که نمی‌دانستید این مشخصه در آستین‌تان گنجانده شده پرهایتان می‌ریزد. فی‌المثل، قدرت دید چنان قوی می‌شود که پوز عقاب را به گونه‌ای به خاک می‌مالد که زان پس عقاب را نتوان یافت مگر در دل کویر لوت در حال فرو کردن شن در چشمان خود.

یا شنوایی چنان افزایش می‌یابد که خفash پس از آن روزی ۱۲ ساعت پی‌درپی با هدفون‌های اصل اپل مترو گوش‌جان به ترانه‌های داریوش بسپارد.

من حیث‌المجموع می‌توان استنتاج کرد که تقلب برای آدم مفید است و این پیام را به اطبای غربی و استکبار جهانی که از روی باد هوا گفته‌اند در روز سه لیوان شیر به خندق بلایتان حواله کنید تا سالم بمانید، می‌رسانیم و می‌گوییم «شیر سیری چند؟ ما خودمان تقلب مذگان داریم.»

از قدیم هم گفته‌اند «تن آدمی شریف است به جان آدمیت» که البته ارتباط چندانی با موضوع ندارد اما دانستن آن خالی از لطف نیست، چه بسا روزی با همین بیت در امتحان ادبیات تقلب کنید و رستگار شوید.

تقلب عرصه‌ها و جنبه‌های متفاوتی دارد که شرح همه در این مقال نمی‌گنجد، بلکه هر یک متنی می‌طلبد بس طویل. لذا تنها انگشت انتخاب خود را در جنبه درسی آن فرو می‌کنیم که خود آن هم بخش‌های مختلفی دارد. تقلب در تکلیف به صورت بالقوه می‌تواند موجب

اعترافات، به سبک ژانر اکرتوسو
به نثر بیهقی
مهدی صدوqi



دیباچه:

من این حجم از ثقل سخن از برای آن راندم که سادگی را توان حمل بار این اعتراف نبود. در باب تقلب بیایست همان اول روی اشارت کرد که اساسش از برای عجز است. سبب به آنکه استاد تکلیفی بر قفای محصل می انگارد که وی را توان حل این تکلیف بسیار مشکل می آید. حال آنکه در کلاس درس، گویی پشه در هوا بجند و چغز بر روی آب بددود ولی استاد درس را آن گونه که پروژه را تعریف کند، کیفیت را ابیاع نکناد و نه اینکه نکناد حتی اینانش (همون تی ای شما) نیز این مهم را رعایت نکنند. حال آنکه عجب فراوان، از آن روی است که آنان نیز خود روزی دانشجوی بوده اند ولیکن گویا این دنیای غدار آدمی را وابسته به حطام بی ارزش دنیا کرده (همون ریکام) است. ای برادر که با من هر چه کرد آن آشنا تدریس یار کرد.

یاد دارم که روزی مهم، روزگار در دانشکده ما آن بود که همگنان پروژه خویش تحويل استاد نمایند و مرا هیچ از آن پروژه دست آورده نبود، ولی هنگامهای سراسر ز تنش تمام وجود مرا دربرگرفته بود. حالتم این گونه به روایت است که سراسیمه در سایت می دویدم از برای کسب اطلاع از چگونگی حال استاد و تحويل هر پروژه. در همین حس و حال تو گویی سر در جیب مفارغت فرو برد بودم که این بار خبری از چیدن گل برای دوستان نبود، بلکه دست استاد بود که گریبان گرفت و اینجا بود که گفتم: سنده گویدم آموزگارا که چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم ولیک گویا زمان از دست برفته بود.

گفت: بیار آن پروژه ماشین حساب و ادیتورت را و بیش از این ژاژ مخای. مرا هول دربرگرفت لکن پروژه سال پیش را تحويل آن بزرگوار کردم و او نیز بسی خوشش آمد و گفت: احسنت چنین خوبی چه برای گفتم: مشک آن است که خود ببود نه آنکه... سخن تا تمام نکرده بودم، استاد گفت: فشار کمتر گوی. تو را هیجده دهم و اگر پروژه امتیازی را برایم به ارمغان آری، بیستت از حالا در پرتابلم محفوظ است. مرا که همان هیجده نیز از سر زیادت بودی، لیخندي ملیحانه بر پیکره استاد بینداختم و گفتم: چشم و آن چشم همانا (توصیه نامه: پروژه تکراری برای درس های پروژه همانا (توصیه نامه: پروژه تکراری برای درس های کیفی و مهارت سنجی تعریف نکنید!!)

گروهی عضو باشید که یک نفر کار را کرده و نفرات دیگر وی را با دست و جیغ و هورا تشویق کنند. به طوری که صدای یک دست بلند شود، چه بلند شدنی. هر که هم بگوید شما دارید تقلب می کنید، بنده به ایشان می گویم خیلی خری.

این امر خیر اما با آمدن نمرات و کم تر شدن نمره همان «یک دست» از دوستان عزیزی که صرفا «صدای ایجاد کردند به تراژدی در دنای بدل می شود.

در باب امتحانات بگوییم که هرچه گوییم کم است. پژوهشگران با مطالعه ۲۱۰ سالن امتحان در ۲۱۱ دانشگاه کششون به این واقعیت موافکن رسیدند که تله پاتی وجود دارد! طی مشاهدات آنها دیده شد فردی از ته سالن امتحانات با اشارت چشمی نه تنها نیمی از پاسخها را به فرد دیگری در سمت دیگر سالن رسانده بلکه سوالاتی را هم درخواست کرده است.

در پرسش و پاسخی که با این دانشجویان به عمل آمده بود، آنها گلی خود را حضرت لسان الغیب، حافظ شیرازی معرفی نمودند و خاطرنشان کردند که خواجهی شیراز، با این که لسانش غیب بوده، کار خود را به نحو احسن راه می انداخته و یک بار چنان موهای زائد حضار از نحوی ارتباط وی با دیگران ریخته که خود حضرت می فرماید «در

نظر بازی ما، بی خبران حیرانند» همچنین اثبات شده در طول برگزاری امتحانات، گسترهی دید دانشجویان از ۱۸۰ درجه به ۲۱۰ درجه افزایش می یابد، به گونه ای که هم برگه اطرافیان را به دقت و شدت می بینند، هم تحرکات ارضی مراقب امتحان را رصد می نمایند.

مع الوصف از اینها گذشته، تقلب هنری است که همه کس ندانند و هر کس نتواند.

پس با شعار افراد متقلب، به زندگی ادامه می دهیم و آن را مستقیم به کنه دل و جانمان فرومی کنیم که بدین شرح است:

«روزی خودم تکالفیم را می نویسم، فوراً نه ولی حتماً»

ایام به کام و تقلب عالی مستدام

شایسته بود، بر جوانب آن پروژه احاطه لازم را کسب کنم، وارد اتاق استاد شدم. پس از استنطاقات فراوان استاد از جانب همگروهی، استاد چنان بازی که گویی موش بدیده نگاهی بر من کرد و گفت: خب این همه را که این گفت: پس تو را چه سهم بود در این پروژه؟ مر استاد را گفت: میازار موری را که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است - نخیبر معلومه که این نگفتم-

گفتم: بنده را چون تبحر کافی چونان دوست حاذقم در توان نبود، بیشتر کسب علم در محضر ایشان بکردم و لی آت ماجرا را بزدم. ناگه استاد با نگاهی سرشار از تحسین مرا گفت: احسنت تو را از برای صداقت نمره کامل از این پروژه دهم که پیش از این چنین راستگویی را، حتی از زمان عمار نیز ندیده بودیم. (ضمن اینکه بماند از حالات چهره‌ی دوست من در حین این مکالمات ولی بایست اشاره کنم که تکنیک پرچم سفید همیشه جواب نمیده)

زین قسم رویکردها و ماجراها مرا کم نبود. گر بخواهم تمام این داستان از برایتان شرح دهم، این مجلمل را ننگجد. لذا همین قدر باشد تا کفایت آید شما را.

در دفاع از متقلبین

سینا بهارلویی



۱- صحبت کردن از تقلب بی آن که پیرامون جایگاه اصلی آن در منظومه‌ی خیر و شر، عدالت، اخلاق، قانون، مجازات و حقوق سخن به میان آوریم، در بهترین حالت موجب تکرار شعارها و مواضعی می‌شود که به طرق گوناگون از استاد و دانشجو و تدریس‌یار و ناظم و مدیر و معلم در طول سالیان تحصیل‌مان شنیده‌ایم. از آن‌جا که این شعارها هیچ‌کمکی به شناخت پدیدارشناسانه‌ی تقلب نمی‌کند و تکرار هزاران باره‌ی مکرات است، آن‌ها را وامی‌گذاریم.

۲- در ابتدا باید سرقت علمی، دستاوردهای صنعتی و هرگونه دخل و تصرف در اموری که موجب دستبرد به شهرت و ثروت بالقوه افراد می‌شود را از تقلب‌های مشارکتی و رایج در میان دانشجویان جدا کنیم.

تمامی نظام‌های اجتماعی موجود، اصل «مالکیت خصوصی» را به عنوان زیربنای دستگاه حقوقی و قضایی خود پذیرفته‌اند. ممکن است که بتوان این اصل را زیر سوال برد (کما اینکه ژان ژاک روسو که تمدن را موجب فساد آدمی می‌دانست معتقد بود که فساد و تمدن از جای شروع شد که شخصی برای اولین بار فریاد برآورد که

یاد دارم شبی چشم نخفت. برآشته دیدم که یکی از دونپایگان معرکه علم به‌گونه‌ای دارد عرصه دانش را فراخ می‌کند که تو گویی "گفتم این شرط آدمیت نیست، مشروط را این چنین تکاپو و مرا هیچ" پس قیام کردم، چه قیام کردنی؟

{پروژه‌ی AP ما می‌بازی بود که قراربود دوستم بزنه ولی چیزی که صبح تحويل آورده بود رو اگه تحويل میدادیم صفر از دهان نمی‌شیدیم}

فردای آن روز تحويل پروژه مغبچه‌ای (همون تی ای شما) را دیدم، خوشحال که من تمامی تقلب‌های شما را آشکار می‌سازم ای بیچارگان، هیچ‌کس را توان در اعوای من نیست. با پوزخندی دو پروژه یکسان را به‌گونه‌ای تحويلش بدادم که تو گویی "پس شد آنچه شد".

ختم ماجرا به این نشود از برای عبرت تمام مغبچگان پس از ثبت نمرات سراغ وی رفتم. گفتمش "هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان! -نه اینو نگفتم، چرا باید اینو بگم اصن- گفتمش: بدان که دو پروژه همسان تحويلت بدادم، ناگه دیدم چنان نیم راست می‌ژکید و دندان به خاییدن گرفته بود که گویی از زمان بوسهل چنین ژکیدنی سبقه نداشت. (شخص نامبرده یکی از تدریس‌یاران سمج هشتاد و نه ای بود. سعی کنید مثه قلی نباشید، آخر و عاقبت نداره کلن)

یاد دارم به هنگام اعتراض امتحان "فلوچارت" یکی از دوستان را حضور در دانشگاه می‌سیر نبود. پس همی مرا سپرد تا داد او از استاد بستانم. من نیز در فشک‌اویانی به دست، دادش بستاندم ولیک هنوز نمی‌دانم چرا آن استاد نمره من را زیادت بیشتر کردی که نمره دوست مرا!! (اون درس کلن خوش گذشت)

یاد دارم درسی را بیفتاده بودم و مرا طاقت پاس‌کردن دوباره آن درس در وجود نبود -لکن انقلابی عمل‌کردم- برفتم به سراغ استاد. وی را گفتم: مرا به روز امتحان نمی‌هیلیدن استاد گفت: بار دگر بود تو را چه شده بود گفتم: مرا حال مساعد نبود لیک شما را خواستارم نمره میان ترم را اسکیل دهید بر نمره پایانی من، باشد که در زمان مناسب جبران کنیم، نمره همانا ولی جبران من ناهمانا (این حرکت دیگه حرکت سوخته محسوب می‌شود لذا هیچ وقت فکر نکنید که می‌توانید از این متود استفاده کنید)

دائما یکسان نباشد حال دوران یا تکنیک پرچم سفید:

یاد دارم صبح تحويل بود و مرا هیچ از پروژه آگاهی نبود و همگروهی مرا نیز عجله‌ای عظیم در نشیمنگاه بود برای تحويل، لکن زمان این‌بار مرا فرصت نداد تا آن‌گونه که

عنوان شاهد این امر معرفی می‌کند. اما از شما می‌خواهم که لحظه‌ای به وجودان خود مراجعه کنید و ببینید آیا کسی را که سر جلسه‌ی امتحان با هزار ترس و لرز تقلب می‌کند هم پای یک دزد یا خیانت‌کار می‌دانید؟

۵- تفسیر عمل تقلب بر اساس اخلاق دین محور و الهیاتی و گره‌زدن آن به اعتقادات دینی و یا «انسانیت» گزافه‌ای است که بی‌شک از ضعف استدلال‌ها و عجز مخالفان این‌گونه تقلب نشئت می‌گیرد و سعی می‌کند ضعف استدلالی خود را پشت اقتدار اخلاق و ارزش‌های الهی پنهان کند که عملی ناپسند و سواستفاده‌ی آشکار از اخلاق مبتنی بر دین است. جالب است که هیچ عبارت دینی پیرامون تقلب به طور مستقیم ارائه نشده است و تحریم کنندگان تقلب با گره زدن آن به دروغ و خیانت و ... استدلال‌های خود را توجیه می‌کنند که پایه و اساس محکم و قابل استنادی ندارد. هرچند در چارچوب اخلاق فضیلت‌گرا می‌توان انتقاداتی را پیرامون تقلب مشارکتی مطرح کرد. این نوع اخلاق بیشتر در میان جوامع قدیمی‌تر (مثلاً میان یونانیان باستان، رومیان، ایرانیان باستان، اعراب و ...) مشاهده می‌شود. در میان این جوامع فضایل شرافت، غرور و شجاعت اساس اخلاق را تشکیل می‌داده است. از آن‌جهت که تقلب اغلب با پنهان‌کاری از دیگران صورت می‌گیرد ناقض فضیلت شجاعت است. از جهت دیگر خواهش و تمنا از دیگری برای کمک‌رسانی، منافی غرور و شرافت است. در قرون اخیر که بشر به اصطلاح متمدن شده است و غرور و شرافت و شجاعت معنای اصیل خود را آن طور که مثلاً در جنگ‌های میان اعراب یا میان مراودات یونانیان شنیده‌ایم، از دست داده، این نوع انتقاد را که مرنگ شده است. هرچند از این منظر چاپلوسی کردن برای مقام بالاتری مانند استاد به مراتب شنیع‌تر است و بیشتر از تقلب مشارکتی ناقض شرافت و غرور است. هرچند می‌دانیم که اغلب سینه چاکان مبارزه با تقلب، تملق و چاپلوسی را نه جرم می‌دانند و در بیشتر موارد از مورد چاپلوسی قرار گرفتن لذت و افری هم می‌برند. بنابراین نگارنده استدلال‌های فضیلت‌گرایانه‌ای را که در اخلاق پهلوانی خودمان، یا نجیب‌زادگان و شوالیه‌های اروپایی می‌بینیم از دهان چنین افرادی به هیچ روی نمی‌پذیرد، هرچند که به عقیده‌ی نگارنده یگانه موضعی هستند که می‌توانند تقلب مشارکتی را به طور جدی نقد و بی‌اعتبار کنند. اما زمانی معنا دارند که از دهان شوالیه یا پهلوان و جوان‌مردی شنیده شوند. حتی در این صورت هم همان‌طور که فرد فاقد غرور را تنها موجب تحریر و نه بی‌اخلاق و مجرم می‌دانیم، نمی‌توان تقلب مشارکتی را بی‌اخلاقی یا جرم دانست.

«این مال من است». به علاوه بسیاری از متفکران دیگر مالکیت خصوصی را ذاتاً موجب نابرابری و بی‌عدالتی می‌دانند و فقر و تبعیض را فرزند ناخواسته و غیرقابل اجتناب آن معرفی می‌کنند).

اما به هر روی تا زمانی که جوامع بشری این اصل را به عنوان اصلی حقوقی پذیرفته‌اند، دخل و تصرف در مال و اموال دیگران بدون رضایت فرد (اموال مادی یا معنوی اعم از کالاهای پول، اعتبار، مقالات و ...) از جنبه‌ی حقوقی و قانون مدنی محکوم و قابل پیگرد است و بنابراین هرگونه بحث بیشتر در این موضوع مرتبط است به بحث پیرامون مالکیت خصوصی، که خود نوشتار بلندبلا و جداگانه‌ای طلب می‌کند.

تهها به طور مثال می‌توان به دعواهای حقوقی لایب‌نیتز و نیوتون اشاره کرد که هردو مدعی ارائه‌ی حساب دیفرانسیل و انتگرال بوده‌اند و دیگری را به سرقت علمی متهم می‌کردند. بی‌شک این موضوع نشان می‌دهد حتی میان این بزرگان نام و آوازه بر کشف حقیقت محض و دغدغه‌های علمی رجحان داشته است. یا به طور مثال دعواهای حقوقی اپل و مایکروسافت یا اپل و سامسونگ که یکدیگر را به سرقت ایده‌ها و طرح‌های یکدیگر متهم کرده‌اند. در این موارد با این‌که رقابت موجب کاهش قیمت دستگاه‌ها و خیر عمومی می‌شود، اما به دلیل اصل غیرقابل مذاکره‌ی مالکیت خصوصی و تقدم آن بر هر نوع خیر عمومی، امکان شکایت مطرح می‌شود.

۳- آیا مشارکت در تقلب به طور اخص در تمرینات و امتحان پایانی و ... امری شرورانه و غیراخلاقیست؟ شاید بیشترینه‌ی افراد به این سوال پاسخ مثبتی دهند. اما همواره خاطره‌ای در ذهنم باعث می‌شود که به این پاسخ‌ها به دیده‌ی تردید نگاه کنم. وقتی در میانه‌ی جشن فارغ‌التحصیلی دوره‌ی کارشناسیم، نامم را به عنوان تقلب‌رساننده‌ترین و تمرين‌دهترین و رودی سالمان خواندند، لبخند شیرینی بر لبان نشست و از قضا مورد شویق بسیاری از دوستان هم‌وروادی ام قرار گرفتم. شاید بیشتر از کسانی که خوش‌اخلاق‌ترین و مهربان‌ترین و با انظباط‌ترین بوده‌اند. هرچند که نمی‌توان تجربه‌ی یک سوژه‌ی انسانی و در محیط محدود را به عنوان تعییم و برهانی کلی پذیرفت، اما بی‌شک می‌توان از آن برای شروع بحث در مورد تقلب مشارکتی استفاده کرد و به پدیدارشناسی آن از جنبه‌های گوناگون پرداخت.

۴- نگرشی کلیشه‌ای وجود دارد که تقلب مشارکتی را امری غیراخلاقی و حتی در زمره‌ی منکرات دینی قرار می‌دهد. مثلاً آن را هم‌پای غیبت، خیانت و حتی دزدی معرفی می‌کند و وجود و فطرت بی‌گناه و زیان بسته را به

منتقدان مهمل دیگری را اضافه می‌کنند. این که فرد تقلب رساننده به همه به طور مساوی کمک نمی‌کند. این استدلال هم ساقط است. همان‌طور که کسی نمی‌تواند فردی را که به دیگری کمک مالی می‌کند متهم کند که چرا به همه‌ی نیازمندان کمک مالی نمی‌کند. همچنین اگر فردی راه میان‌بر و سریع و به راحتی حفظ‌پذیری را به دوست خود بیاموزد، کسی نمی‌تواند او را سرزنش کند و بگوید که چرا به بقیه نیاموخته است. چون این حالت هم به همان اندازه ظلم و اجحاف در حق دیگران است. اما هیچ متنقد تقلب مشارکتی این موضوع را مورد سرزنش قرار نمی‌دهد که نشان می‌دهد ناس خطاب کردن بقیه‌ی دانشجویان، توجیه و گزافه‌ای بیش نیست. تنها ناس‌های بالقوه‌ای که باقی می‌مانند (و به نظر نگارنده اتفاقاً اصلی‌ترین ناس‌ها هستند) تدریس‌یاران، اساتید، معلمان، ناظمان و ارگان‌های رسمی متولی علم مانند وزارت علوم هستند. بی‌شک این افراد حق خود را در خطر می‌بینند که در سدد تنبیه خاطیان برمی‌آینند. و گزنه اگر ناس دانشجویان بودند هیچ گونه مراقبتی نماید صورت می‌گرفت و خود دانشجویان از ضایع شدن حقشان جلوگیری می‌کردند (بدهیه‌ی است که بهترین مدافعان حقوق هرکس خودش است و وقتی در کلاسی که مراقب ندارد در صورت تقلب کسی گزارشی نمی‌دهد مشخص است که کسی حق خود را ضایع شده نمی‌بیند و در صورتی که فردی هم گزارش دهد به عنوان آدم‌فروش و تملق‌گو مورد قضاوت قرار می‌گیرد که خود نشان می‌دهد تا چه حد از تقلب مشارکتی نزد عموم شنیعتر است). بنابراین پیشنهادمان به کسانی که دانشجویان را ناس جا می‌زنند این است که کلاس را ترک کنند تا خود ناس از حقوقشان دفاع کنند.

۸- تدریس‌یارانی هم وجود دارند که به عنوان کاسه‌ی داغتر از آش عمل کرده و هزاران ابزار مراقبتی برای جلوگیری از تقلب درنظر می‌گیرند. اگر کم‌کاری و عدم تسلط خود تدریس‌یاران بر موضوع و ناکارآمدی آن‌ها در توضیح مسائل را در نظر نگیریم و فرض کنیم که تمرینات و امتحانات متناسب با زحمت اساتید و تدریس‌یاران طرح شده است (که عدم وجود هرکدام برای بی‌اعتبار کردن تمام انتقاداتشان به تقلب کافی است)، در این صورت هم تدریس‌یار که هیچ سود و ضرری در این میان نمی‌برد، نمی‌تواند به عنوان ناس در نظر گرفته شود.

۹- اما در مورد آن دسته از اساتید، اعضای وزارت علوم، معلم‌ها، ناظم‌ها و ... که خوی پلیسی و آقا بالاسری دارند و به حق باید آن‌ها را ناس این استدلال عوامانه‌ی حق الناس بودن تقلب مشارکتی دانست (چرا که بیشترین

۶- در دو بند پیش‌رو تقلب مشارکتی را از منظر نتیجه‌گرایی بررسی می‌کنیم و آن را از چشم‌انداز نتیجه‌ی فردی و نتیجه‌ی عمومی مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدین منظور سناریویی را در نظر می‌گیریم که بارها برایم رخ داده است. فردی برای پاس کردن درسی از من جواب سوال یا تمرینی را خواسته است. تنها ضرری که متوجه فرد مقابل است، این است که تسلط کافی بر مطالب درس ندارد و در صورت عدم کمک رسانی باید یک ترم تمام دیگر را برای این درس وقت بگذارد تا شاید مطالب آن را یاد بگیرد. امری که موجب اتلاف وقت، دیرتر فارغ التحصیل شدن، پرداخت هزینه از جیب والدین که ممکن است هزار بدختی داشته باشند و در نهایت از بر کردن یا تسلط بر مطالبی باشد که به هیچ وجه در آینده به کارش نمی‌آید یا اگر هم به کارآید می‌تواند به سادگی و با مطالعه تسلط لازم را بر آن بیابد (همانا که نیاز مادر اختراع است چه رسد که اینجا اختراعی هم در کار نیست و نیاز حقیقی قطعاً تسلط حداقلی را فراهم می‌آورد).

بنابراین از منظر نتیجه‌ی فردی نمی‌توان درخواست تقلب یا کمک به فردی در امتحان را مورد نقد قرار داد. شاهد مثال آن انبوهای از افراد است که تقلب می‌کنند و درس‌هایی که اغلب کاربردی برایشان ندارد را پاس می‌کنند و می‌توانید عدم پشیمانی اکثریت آن‌ها را به راحتی تحقیق کنید. ممکن است فردی بگوید که این افراد از اهمیت درس آگاهی ندارند. در این صورت تقصیر گردن نظام آموزشی است که کاربرد درس برای فرد را به درستی نشان نداده است و فرد را برای فراگیری آن اقناع نکرده است. پس یا تقدم و تأخیر آن درست روش نشده است یا آنچنان اهمیت آن کم است که قابل چشم‌پوشی است. در ضمن مسلط‌ترین افراد هم پس از مدتی درس را فراموش می‌کنند که نشان از بی‌کاربردی درس دارد، چرا که مطالب پرکاربرد به دلیل استفاده‌ی زیاد هیچگاه از یاد نمی‌روند.

۷- استدلال رایج دیگر، تقلب را از منظر نتیجه‌ی عمومی مورد نقد قرار می‌دهد. آن را حق الناس می‌نامد و تقلب مشارکتی را در این مورد محکوم می‌کند. بی‌شک مهم‌تر از این قابل تصور نیست. اگر ناس را فردی که تقلب می‌رساند فرض کنیم، دو حالت وجود دارد. یا بدون آگاهی دستاویز فرد مورد استفاده قرار گرفته است که بحث آن تحت عنوان مالکیت خصوصی در بند ۲ شد. حالت دیگر مشارکت است. در حالت تقلب مشارکتی فرد تقلب رسانده، با اراده‌ی خود دستاویز و دانش خود را در اختیار طرف دیگر قرار می‌دهد و همان‌طور که کمک مالی به شخص دیگر نه جرم محسوب می‌شود نه از لحاظ اخلاقی محکوم است انتقال دارایی علمی به فرد دیگر هم از این نوع است.

۱۰- مهندس نرم افزار ۲۰ یا مدار الکتریکی چه تفاوتی می کنند؟
بنابراین اگر تقلب مشارکتی موجب بی عدالتی شود، سبیش وضعیت شبیه جنگل و رقابت احمقانه و ناعادلانه در کلاس های درس و بازار کار است. اگر این موارد از سلامت نسبی برخوردار باشند تقلب محلی از اعراب ندارد و در صورت وجود ضرری، تمام ضرر برای فرد خواهد بود و نیازی به مراقبت و تنبیه وجود ندارد.

۱۱- بسیار بی شرمانه است که در وضعیت شبیه جنگل و در فضای کاملا ناعادلانه که حقوق دانشجویان و خواسته هایشان از نظام آموزشی و صنعت، هم پای حیوانات است، افرادی سعی در فشار آوردن بر دانشجویان یا دعوت آنان به نفی تقلب تحت هر شرایطی دارند و تلاش افراد برای جلوگیری از اتلاف وقت و عمر جوانی شان برای مطالبی که تا آخر عمر کاربردی از آن را خواهند دید، و تلاش شان برای پرهیز از هزینه هی کلان آموزشی که در صورت افتادن باید از جیب خانواده پرداخت شود، را به شدت محکوم و سرکوب می کنند و وقیحانه به آنها برچسب بیشتر، بی شرمانه از قدرتشان در جهت منافع و ارضای میل قدرتشان استفاده می کنند فشار، تهدید یا حتی درخواست از ضعیف ترین قشر برای رعایت قوانین مثالی یک جامعه مثالی حاکی از وفا و بیشمرمی تمام است. درست به وفا و آن دسته افرادی که از بزدیل شان در مقابل نظام جعلی اسرئیل سکوت اختیار می کنند و فلسطینیان مظلوم را برای مقاومتشان و جنگ علیه اسراییل تروریست و مجرم می نامند و از آنها می خواهند که اسلحه به زمین بگذارند و از خشونت پرهیزنند.

در جست و جوی میراث نامه اخلاقی دانشگاه

سید محمد مهدی احمدپناه



در اغلب دانشگاه های دنیا، سندی به نام های Academic Honor Code، Ethical Code، Academic Integrity Policy و یا

Academic Honesty and Integrity تها در بدو ورود و ثبت نام دانشجو در دانشگاه، بلکه پس از ثبت نام در یک درس توسط دانشجو مورد تایید و امضا قرار می گیرد. حتی اگر درسی در Coursera گذرانده باشد نا ممکن است به ازای هر بار ارسال تمرین، نیاز باشد تا مجددا این سند را امضا کنید. اما اول این که محتویات

زمان را برای مبارزه با تقلب مشارکتی صرف می کنند و بیشتر از همه در مورد حق های ضایع شده حرف می زنند): بی شک کیفیت پایین آموزشی، سر هم بندی مطالب، عدم تناسب تمرینات و امتحانات با مطالب تدریس شده از مهم ترین عوامل گرایش دانشجویان به تقلب در یک درس است. همچنین استادی مشاهده می شوند که وقیحانه به میانگین پایین نمرات درس های خود افتخار می کنند و بدین ترتیب خود را مضحکه می هر عاقلی قرار می دهند. وقتی در دانشگاه های معتبر کشور که به طور عموم برترین دانشجویان کشور حضور دارند میانگین یک درس از حدی بالاتر نرفته است، یا نشان از عدم توانایی استاد در انتقال مباحث، یا عدم تناسب امتحانات با مطالب ارائه شده یا قرار گرفتن درس در بخش نامناسبی است که اغلب دانشجویان توانایی فراگیری آن را ندارند. در این صورت باید بی کفاایتی استاد و وزارت علوم مورد حمله و انتقاد قرار گیرد، نه آن دسته از دانشجویانی که سعی می کنند به هر نحوی از شر چنین درس و استادی هرچه زودتر خلاص شوند. برخی از این اساتید اصرار دارند که میانگین خود را پایین نگه دارند و بدین ترتیب در صورت اضافه شدن نمره هی شخصی بر اساس مشارکت با دیگران، نمرات را پایین می آورند تا میانگین شان ثابت بماند مبادا که نقض غرض کرده باشند. در این حالت بهتر است استاد را مورد بازخواست قرار دهیم، نه به نام یک مفهوم والای دینی به نام حق الناس، بر دانشجویان بخت برگشته فشار وارد آوریم.

۱۰- بی شک هرجا تقلب در ابعاد گستره ای وجود دارد و یا موجب بی عدالتی چشم گیری می شود، مفسده ای فراتر از آن وجود دارد که سینه چاکان مبارزه با تقلب مشارکتی را که متولی به رفتارهای پلیسی می شوند، به شجاعت مبارزه با این مفاسد ارجاع می دهیم. تقلب گستره یا به معنای بیکاربردی و عدم تناسب امتحانات و تمرینات با نیازها و سطح دانشجویان است یا ضعف استاد در انتقال و تدریس صحیح مواد درسی. اگر هم که تقلب در ابعاد بسیار کم باشد این استدلال که فرد متقلب بهره هایی در آینده در بازار کار می برد گزافه است. چرا که اگر حقیقتا این درس ربطی به شغلش داشته باشد، می توان با یک مصاحبه هی شو شمندانه این موضوع را تشخیص داد. اگر هم هیچ کاربردی ندارد و تنها برای عدم وجود شغل لازم برای متخصصان، چنین معیارهایی مورد توجه قرار می گیرد، انتقاد به سمت بی مسئولیتی وزارت علوم و عدم هماهنگی آن با صنعت است که از هزینه های بیت المال وقت و هزینه دانشجویانی که قرار نیست شغلی داشته باشند را سال ها تلف می کند و برای تخصیص مشاغل به معیارهای بی ربط روی می آورد. (مثلا برای یک

ارزیابی‌های دیگری که از یک دانشجو صورت می‌گیرد. طبیعتاً این تعریف صرفاً بیانگر کلیت مفهوم تقلب است و باید مصادیق آن نیز مشخص شود. به عنوان مثال، سرقت علمی (Plagiarism)؛

یعنی بازنیز نوشهای از دیگران بدون آنکه فرد به بررسی دوباره آن موضوع پرداخته باشد و به دانشش اضافه شده باشد، نمونه‌ای از تقلب معرفی شده است. همچنین، در این سند آمده است که اگر فردی از دانشگاه چالمرز، چه دانشجو و چه پژوهشگر، صداقت را زیر پا بگذارد، نه تنها شهرت و اعتبار فرد مسئول خدشه‌دار می‌شود، بلکه اعتبار سایر فعالیت‌های این دانشگاه نیز زیر سوال می‌رود. بنابراین، دلیل تهیه چنین سندی کاملاً مشخص بیان شده است.

پس از آن، با بیان مصادیق دقیق و مثال‌هایی، انواع مختلف سرقت علمی، تقلب نوشتاری، تقلب در کدهای برنامه‌نویسی و الگوریتم‌ها ذکر شده است که نمونه‌ای از آن را در ادامه مشاهده می‌کنید.

(جدول انتهای متن)

در بخش دیگر این سند، نحوه برخورد با موارد مشکوک به تقلب مشخص شده است. علاوه بر استفاده از ابزارهای خودکار تشخیص شباهت در متن و کد، در صورتی که یکی از عوامل ارائه درس مورد مشکوکی را مشاهده کرد، باید سریعاً به مدرس اطلاع دهد. وظیفه مدرس در این شرایط بررسی دقیق موضوع است. در صورتی که سرقت علمی صورت گرفته عامدانه نبوده باشد، ممکن است منجر به ثبت نمره عدم قبولی یا نمره بسیار پایین در آن درس شود. در صورتی که برای مدرس محرز شود که سرقت عامدانه صورت گرفته است، فرد خاطری را به کمیته اخلاقی و انصباطی دانشکده معرفی می‌کند. اگر مدرس به همراه ریس آن کمیته تصمیم بگیرند که این سرقت علمی به نیت تقلب انجام شده است، موضوع باید حتماً به ریس دانشگاه گزارش شود. از این مرحله به بعد، رویه‌های رسمی آغاز به کار می‌کنند. این رویه شامل بررسی مجدد و دقیق، ثبت در پرونده دانشجو و تصمیم ریس کمیته انصباطی برای بررسی بیشتر می‌شود که در صورت احراز تقلب در این کمیته و برگزاری جلسه رسمی، تصمیم به هشدار به دانشجو و یا تعلیق آن فرد از شرکت در فرایند آموزشی دانشگاه گرفته می‌شود. همه تصمیمات اتخاذ شده به صورت مکتوب و رسمی در پرونده دانشجو ثبت می‌شود و البته دانشجو در هر گام، می‌تواند با ارائه توضیحات، به تصمیمات اعتراض کند. پس از اخذ تصمیم نهایی، ریس کمیته انصباطی و ریاست دانشگاه مسئول اجرای تصمیم خواهد بود.

این سند و دلیل این همه تاکید بر آن از طرف دانشگاه، دانشکده و مدرس یک درس چیست؟ و دوم، آیا چنین چیزی در وزارت علوم یا دانشگاه صنعتی امیرکبیر یا دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات وجود دارد؟

شاید بتوان اصطلاحات مطرح شده را معادل لفظ مرامنامه اخلاقی دانست؛ با این تفاوت که معمولاً در یک مرامنامه اخلاقی، تاکید بر گزاره‌هایی است که باید توسط اعضای یک مجموعه انجام شود اما در صورت عدم رعایت آن، قانون مشخصی برای پیگیری و مجازات وجود ندارد. حال آنکه در موارد بالا، علاوه بر ذکر گزاره‌ها، مسئولیت هر یک از اعضای یک محیط دانشگاهی و همچنین رویه‌های نظارت و پیگیری نیز مطرح می‌شود.

شاید طرح مسئله به این ترتیب واضح‌تر باشد: اگر من تقلب کنم، چه مجازاتی در انتظارم خواهد بود؟ یا اگر مدرس، از تقلب یکی از دانشجویان مطلع شود، باید چه کاری انجام دهد؟ کاربرد چنین سندی دقیقاً برای پاسخ به این سوال است؛ یعنی هم قرار است معنا و مفهوم تقلب به خوبی مشخص و مصادیق آن تعیین شود، و هم آنکه رویه‌های اعمال این سیاست‌ها و مقابله با تقض آن‌ها چگونه است.

ابتدا بد نیست یکی از عنوان‌هایی که در ابتدای این نوشه آورده شده است را گوگل کنید. در ادامه به عنوان نمونه یکی از این سندها که به دانشگاه صنعتی چالمرز تعلق دارد را مرور می‌کنیم. در ابتدای این سند، مفهوم آموزش و یادگیری تعریف شده و یادگیری قواعد بازی، گام اول در فرایند یادگیری و استفاده از امکانات دانشگاه مطرح شده است. این قواعد برای تسهیل پیشرفت واقعی هر یک از اعضای دانشگاه و محافظت از آن تهیه می‌شود و اینکه دلیل حضور یک فرد در چنین محیطی چیست (برخلاف روند موجود در کشور ما که طبق جریان شایع در جامعه اغلب دانشآموزان در کنکور شرکت می‌نمایند و پس از طی دوره کارشناسی، برحسب عوامل متفاوتی مثل بیکاری، فرار از سربازی و غیره وارد مقاطع بالاتر می‌شوند، بنابراین بدانند برای چه در این محیط هستند) یکی دیگر از اهداف این سند، تلاش برای فراهم‌کردن شرایطی جهت یادگیری حداقلی دانشجویان عنوان شده است و قرار است یک دوره آموزشی، فرستی برای نمایش توانمندی‌های یک دانشجو و افزایش آن باشد که در پایان نیز با یک ارزیابی تلاشی برای فریب‌دادن در ارتباط با یک آزمون و یا توسعه می‌زند تسلط خود در یک حوزه شود و هم در صورت لزوم، گواهی تسلط خود را به فرد دیگری ارائه کند و از امتیازات آن بهره‌مند شود.

تعریف تقلب دقیقاً در این سند مشخص شده است: تلاشی برای فریب‌دادن در ارتباط با یک آزمون و یا

۱- ارتکاب جرم توسط شخص حقیقی مشمول مجازات جزای نقدی درجه ۳ و محرومیت از حقوق اجتماعی درجه ۶ است. ...»

همچنین، مطابق این قانون، دانشگاه ملزم به اعمال نظارت دقیق بر رعایت حقوق مالکیت فکری در اثار علمی و پایاننامه‌ها و رساله‌های دانشجویی است. می‌توان با کمی دقیق‌بودن و از آن‌جا که مدرک دانشگاهی رابطه مستقیمی با آینده شغلی یک فرد خواهد داشت، تمرین‌ها و پروژه‌های درسی را نیز جزو آثار علمی یک دانشجو به حساب آورد؛ کما این‌که کد یک برنامه نیز می‌تواند به عنوان یک اختراع ثبت شود. اما آیا رویه‌ای در دانشگاه و دانشکده برای نظارت دقیق بر اجرای این قانون و پشتیبانی از مدرس مجری این قانون وجود دارد؟ (بماند که یک سال از پیش‌نویسی که تهیه کرده بودیم گذشته است و...)

هدف از آوردن این نمونه، پاسخ به سوال اولی بود که در ابتدای متن مطالعه کردید. می‌توانید با جستجوی بیشتر مثال‌های دیگری را از چنین سندهایی در

دانشگاه‌های مختلف پیدا کنید. اما پاسخ سوال دوم! طبق سایت رسمی وزارت علوم، تنها حدود سه ماه است که قانون پیشگیری و مقابله با تقلب در تهیه آثار علمی برای اجرا توسط ریاست جمهوری ابلاغ شده است که در آن چنین آمده است:

«بر اساس ماده واحده این قانون تهیه، عرضه و یا واگذاری آثاری از قبیل رساله، پایاننامه، مقاله، طرح پژوهشی، کتاب، گزارش یا سایر آثار مکتوب و یا ضبط شده پژوهشی، علمی و یا هنری اعم از الکترونیکی و یا غیر الکترونیکی توسط هر شخص حقیقی یا حقوقی به قصد انتفاع و به عنوان حرفه یا شغل با هدف ارائه کل اثر و یا بخشی از آن توسط دیگری به عنوان اثر خود، جرم بوده و مرتكب یا مرتكبان علاوه بر واریز وجهه دریافتی به خزانه دولت مشمول مجازات به شرح زیر است:

Example- Standard Algorithm

```
//binary search
System.out.print ("What number are you looking for?"); System.out.flush ();
int number = Integer.parseInt(myIn.readLine());
int first = 0, last = n-1, middle = 0;
while (first < last){
    middle = (first+last)/2 //index for the middle of the subfield
    if (number < a[middle]) last = middle + 1;
    else if (number > a[middle]) first = middle + 1;
    else break; //equal, we found the number
}
if (number == a[middle]) System.out.println("The number was found at place number "+middle);
else System.out.println("The number was not found in the field");
```

Source: Skansholm, Jan (2005) Java direkt ("Java Directly"). 5th edition, Lund: Studentlitteratur.

Example of Plagiarism

```
System.out.print("Number to look for?");
System.out.flush();
int input = Integer.parseInt(myIn.readLine());
int left = 0, right = n-1, position = 0;
for (int k = 0, k < Math.log(a.size())/Math.log(2), k++){
    position = (left + right)/2;
    if (input < a[position]) right = position + 1;
    else if (input > a[position]) left = position + 1;
    else break; //equal, we found the number
}
if (input == a[position])
    System.out.println("At position "+ middle +
    "we found the number");
else System.out.println("Not found!");
```

Comment: This version does not mention that the underlying idea is the standard algorithm for binary search. Despite major differences, this is considered to be plagiarism.

Example of Correct Version of Text

```
//binary search. Reuse of implementation from
course literature (Skansholm 2005)
System.out.print("What number are you
looking for?"); System.out.flush();
int = Integer.parseInt(myIn.readLine());
int first = 0, last = n-1, middle = 0;
while (first < last){
    middle = (first+last)/2 //index for the middle
    of the subfield
    if (input < a[middle]) last = middle + 1;
    else if (input > a[middle]) first = middle + 1;
    else break; //equal, we found the number
}
if (input == a[middle])
    System.out.println("The number was found at
    place number "+ middle);
else System.out.println("The number was not
    found in the field");
```

Comment: Re-using code in order to make it part of a larger system is positive because such re-use is a key part of the technique of programming. It is, however, essential to note the origin.



مقدمه

تقلب همواره یکی از چالش‌های هر نظام ارزیابی بوده و همیشه بحث‌های مختلفی در مورد درست بودن یا نبودن و مصاديق آن مطرح بوده است. گروهی هرگونه کسب امتیاز یا نمره از راههایی به جز فکر خود انسان را نادرست و غیراخلاقی می‌دانند؛ گروهی دیگر تعریف انصاف و عدالت را متفاوت درنظر می‌گیرند و در نتیجه در شرایطی تقلب را توجیه‌پذیر و اخلاقی می‌دانند؛ و برای گروه دیگر نیز نمره گرفتن از هر راهی بی‌اشکال است. در این بین، در جوامعی مانند دانشگاه که افراد بر اساس همین نمره قضاوت می‌شوند، یکی از پیامدهای این تفاوت دیدگاه به تقلب این است که گروه اول با وجود عملکرد و آمادگی بهتر در امتحان‌ها و تمرین‌ها، نمره‌های کمتری کسب می‌کنند و این باعث می‌شود خطای قضاوت نهایی درمورد توانایی دانشجویان بیشتر شود.

در راستای همین بحث، تصمیم گرفتیم با پرسشنامه‌ای دیدگاه دانشجویان دانشکده مهندسی کامپیوتر را در رابطه با تقلب جویا شویم. این پرسشنامه در کanal شورای صنفی و کanal‌های دیگر بهاشتراك گذاشته شد و شرکت در آن داوطلبانه بود. شرکت داوطلبانه باعث کاهش دقت و ایجاد بایاس در نتایج می‌شود ولی این خطا بهقیمت ممکن شدن انجام این کار پذیرفته شد.

تا زمان تهیه این نوشه، ۸۰ پسر و ۴۸ دختر به سوالات پرسشنامه جواب دادند. حدود ۸۸ درصد پاسخ‌دهندگان دانشجوی کارشناسی و مابقی تحصیلات تکمیلی هستند (به‌دلیل تعداد کم پاسخ‌دهندگان تحصیلات تکمیلی نتوانستیم آزمون‌های آماری مجزا برای این گروه انجام دهیم). توزیع پاسخ‌دهندگان در بین ورودی‌های ۹۳ تا ۹۶ هم تقریباً مشابه هم است. در این نوشه خلاصه‌ای از نتایج خام و تحلیل‌هایی که روی بعضی از نتایج خام می‌توان انجام داد را مرور می‌کنیم. لینک پرسشنامه در کanal شورای صنفی موجود است و فایل کامل نتایج خام هم بهزودی روی کanal قرار می‌گیرد.

مصادقها

در اولین سوال از پاسخ‌دهندگان خواستیم از بین سناریوهای مطرح شده، آن‌هایی را که تقلب بهحساب می‌آورند انتخاب کنند. برای من غافلگیرکننده بود که بیشتر از همه سناریوی «جواب‌های یک تمرین را از روی تمرین دیگران بنویسید.» (۹۳ نفر، ۷۶ درصد) و «در یک تمرین یا پروژه گروهی هیچ‌کاری انجام ندهید و نمره گروه را بگیرید.» (۹۱ نفر، ۲۵ درصد) انتخاب شد و سناریوهای

مربوط به جلسه امتحان مانند کمک به دیگران برای نوشتن جواب درست توسط افراد کمتری (۷۷ نفر، ۶۳ درصد) تقلب محسوب می‌شد. در طرف دیگر فقط ۲۰ نفر (۱۶ درصد) معتقد بودند که «یک تمرین یا پروژه انفرادی را به صورت گروهی انجام دهید.» مصدق تقلب است.

سابقه تقلب

حدود ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان (۵۷ درصد از پسرها و ۶۱ درصد از دخترها) اظهار کردند که حداقل یک بار در امتحانات دانشگاه تقلب کرده‌اند و فقط حدود ۲۷ گفته‌اند که در یکی از ۵ امتحان اخیرشان در دانشگاه تقلب کرده‌اند. این عده‌ها برای تمرینات و پروژه‌ها بیشتر است. ۲۶ درصد افراد (۸۴ درصد پسرها و ۵۷ درصد دخترها) حداقل یک بار تاکنون و ۴۳ درصد افراد هم حداقل یک بار در پنج تمرین آخر تقلب کرده‌اند. با حذف ورودی‌های ۹۶ (که هنوز فرصت زیادی برای تقلب کردن نداشته‌اند) از این تحلیل دیدیم که اعداد به دست آمده به ترتیب ۳۱، ۶۵، ۴۹ و ۸۶ درصد بود.

برای مورد اول بند قبل دیدیم که ۶۱ درصد از دخترها و ۵۷ درصد از پسرها گفته‌اند که حداقل در یکی از امتحانات دانشگاه تقلب کرده‌اند؛ آیا این تفاوت چهار درصدی برای اینکه نتیجه بگیریم دخترهای دانشکده بیشتر از پسرها دست به تقلب می‌زنند کافی است؟ در حالت کلی، مطالعاتی که با نمونه‌برداری سروکار دارند، همیشه با چنین سوالی روبرو هستند که آیا تفاوتی که در نمونه مشاهده شده قابلیت تعمیم به کل جامعه را دارد یا خیر. برای پاسخ به این سوال، ده‌ها آزمون آماری معرفی شده‌اند که با توجه به نوع داده‌ها یکی از این آزمون‌ها استفاده می‌شود. برای بررسی سوال مطرح شده خودمان، باید از آزمون A استفاده کنیم. پس از انجام این آزمون دیدیم که نمی‌توان نتیجه گرفت که تعداد دخترهایی که حداقل یک بار در امتحان تقلب کرده‌اند بیشتر از پسرهایی است که این کار را کرده‌اند. اما نتیجه همین آزمون برای تقلب در تمرین‌ها نشان داد که پسرها در دانشکده کامپیوتر بیشتر از دخترها در تمرینات تقلب می‌کنند.

جدول زیر نتایج سوالات مربوط به تقلب را به تفکیک ورودی‌های مختلف نشان می‌دهد.

سوال	۹۶	۹۵	۹۴	۹۳	۹۲
تقلب در امتحان	۰.۳۱	۰.۵۸	۰.۷۴۰	۰.۶۸	۰.۵۸
تقلب در ۵ امتحان اخیر	۰.۱۳	۰.۲۴	۰.۲۶	۰.۴۲	۰.۳۵
تقلب در تمرین	۰.۴۱	۰.۷۹	۰.۹۳	۰.۸۹	۰.۸۲
تقلب در ۵ تمرین اخیر	۰.۱۸	۰.۵۴	۰.۴۴	۰.۵۰	۰.۵۳

مشترک بود و در بین سوالات پرسش‌نامه وجود نداشت، کم بودن زمان امتحان و دشواری بیش از اندازه آن بود که مشوقی برای تقلب کردن به حساب می‌آید. فشردگی بیش از حد تمرين‌ها و نامناسب بودن روش ارزیابی هم مجدداً در این قسمت بارها با جملاتی مانند «اگر دلایل‌ها طوری چیده‌می‌شد که قابل رسیدن بودن ما که مريض نبوديم تقلب کنيم والا خودمونم دلمون می‌خواه همه تمرين‌ها رو درست و كامل انجام بدیم ولی وقتی می‌بینی نمی‌رسی پس مجبوری تقسیم کار کنی با دوستت تا برسی به دلایل (:)» بیان شده‌است.

جمع‌بندی

برای دست‌یابی به نتیجه‌های دقیق‌تر و بررسی درستی نتیجه‌های این تحقیق، می‌توان کارهای مشابهی با نمونه‌برداری دقیق‌تر یا سوالات دیگری انجام داد، اما نتایج این گزارش هم تا حدودی گویای دیدگاه دانشجویان به تقلب هست. در این نوشته تعداد بسیار محدودی از تحلیل‌هایی که روی داده‌های خام می‌توانست انجام‌شود گزارش شد. فایل نتایج خامی که از این پرسش‌نامه به دست آمد به علاوه فایل csv جزیات پاسخ‌ها در صورت امکان در کanal سورای صنفی قرار می‌گیرد تا برای مشاهده و بررسی‌های آینده و انجام تحلیل‌های و آزمون‌های بیشتر در دسترس باشد.

یکی از انگیزه‌های ما برای انجام این تحقیق آشنایی با دیدگاه کلی دانشجویان در مورد تقلب و پیدا کردن راه‌های برای کمتر کردن آن بود. در این پرسش‌نامه دیدیم که فقط پنج درصد پاسخ‌دهندگان معتقد هستند که تقلب اشکالی ندارد و مابقی دانشجویان آن را کار درستی نمی‌دانند، اما عواملی مانند فشردگی تمرين‌ها، کم‌فایده بودن درس برای آینده، و روش نامناسب ارائه و ارزیابی درس آنها را به تقلب کردن تشویق می‌کند.

من آگاه هستم که نگرانی از عادی بودن تقلب در دانشکده در بین اساتید هم جریان دارد و ایشان به فکر راه‌هایی برای کاهش تقلب هستند ولی از کارهای انجام‌شده در این مورد بی‌خبرم. اما از این نتایج می‌توان به اساتید توصیه کرد تا برای کم کردن میزان تقلب در تمرين‌ها و امتحانات، در روش ارائه و ارزیابی درس، حجم و محتوای تمرين‌ها و طول مدت امتحان بازنگری انجام دهند.

نکته آخر به مشاهده و حدس‌های شخصی من از دانشکده کامپیوتر دانشگاه تهران مربوط می‌شود. در طول سه سالی که در این دانشکده تحصیل کردم با دانشجویان کارشناسی مختلفی هم در ارتباط بودم و برداشت من از صحبت با آنها این بود که با وجود بیشتر بودن حجم و دشواری تمرين‌ها در آن دانشکده نسبت به امیرکبیر، تقلب کمتر رواج دارد. صد البته که برداشت شخصی من قابل استناد نبوده و باید تحقیق مشابهی در آن دانشکده هم انجام شود، اما

نتایج آزمون‌های آماری روی جدول بالا نشان می‌دهد که از این اعداد فقط می‌توان نتیجه گرفت که دانشجویان ورودی ۹۶ کمتر از ورودی‌های دیگر تقلب کرده‌اند. این نتیجه می‌تواند به دلیل این باشد

که این گروه از دانشجویان فرصت کمتری برای تقلب داشته‌اند، اما با توجه به کمتر بودن میزان تقلب در تمرين‌ها باید این احتمال را نیز در نظر گرفت که شاید دانشجویان ۹۶ هنوز عادت به تقلب در تمرين‌ها پیدا نکرده‌اند.

هم‌چنین ۵۸ درصد از پاسخ‌دهندگان معتقد بودند که استادها در جلسه‌های امتحان مراقبت می‌کنند تا کسی تقلب نکند. این عدد برای تدریس‌یاران و سایر مراقبین حدود ۷۰ درصد بود. با حذف ورودی‌های ۹۶ از پاسخ‌دهندگان این سوال، باز هم تقریباً همین اعداد مشاهده شد.

انگیزه‌ها

در پرسش‌های بعدی در پی این بودیم که ببینیم چه مواردی مهم‌ترین انگیزه‌های دانشجویان برای تقلب کردن است. برای این کار ۷ مورد مطرح شد و پاسخ‌دهندگان از ۱ تا ۵ به میزان اهمیت هر مورد امتیاز دادند. جدول زیر نتایج پاسخ‌ها به این سوال را خلاصه می‌کند. این جدول نشان می‌دهد مهم‌ترین انگیزاندهای تقلب فشردگی تمرين‌ها و امتحان‌ها و بی‌فایده بودن درس برای آینده دانشجو است.

فشردگی تمرين‌ها و امتحان‌ها
مسائل تکراری و روتین در تمرين‌ها
حفظی بودن سوال‌ها و فرمول‌های امتحان
روش نامناسب ارائه و ارزیابی درس
بی‌فایده بودن درس برای آینده
نیاز به نمره برای رفع انتظارات خانواده
نیاز به نمره برای برتری تحصیلی و شغلی آینده

دیدگاه کلی نسبت به تقلب

در آخرین سوال این پرسش‌نامه پرسیدیم که نظر کلی شما راجع به تقلب کردن چیست. ۶ نفر (۵ درصد) معتقد بودند تقلب کار درستی است و در آینده هم انجام می‌دهند، ۴۳ نفر (۳۲ درصد) بیان کردند که تقلب را کار درستی نمی‌دانند و سعی می‌کنند هرگز انجام ندهند و حدود ۶۰ درصد افراد گفتند با وجود این که تقلب را کار درستی نمی‌دانند، اما در برخی شرایط اجتناب ناپذیر است.

در انتهای دانشجویان می‌توانستند نظر کلی خودشان را نسبت به تقلب بنویسند. نظرات نوشته شده بسیار متنوع بود. برخی تقلب را کاری درست و اجتناب ناپذیر می‌دانند و معتقدند که راه بسیار خوبی برای یادگیری است، برخی هم تاکید کرده‌اند که تقلب مصداق دزدی علمی و دروغ است و آن را کار درستی نمی‌دانند.

در بین نظرهای دیگر، نکته‌ای که در نظر چندین نفر

لباس‌ها بسیار جلب توجه می‌کنند و ذات هر شخصیت را به نمایش می‌گذارند. در برخی صحنه‌های فیلم بخش‌هایی از دوربین، با استفاده از تکنیک نقاب‌گذاری، پوشیده شده تا توجه بیننده را فقط و فقط به سوژه و حسی که می‌خواهد بروز دهد جلب کند.

اثر گذاری این فیلم در فیلم‌های بعد از خود به وضوح مشهود است. استفاده از سبک بصری این فیلم در برخی فیلم‌های نوآر مانند مرد سوم (۱۹۴۹) از این نمونه است. می‌توان این فیلم را اولین فیلم جدی ژانر وحشت نام برد. مفاهیمی چون محدود نبودن حس ترس به یک مکان یا شئ خاص، احساس خطر پیوسته و جنبه‌های روانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم الهام بخش بسیاری از فیلم‌های ژانر وحشت روان‌شناختی و هیجانی - روان‌شناختی بوده است و حتی می‌توان وجهه اشتراک نه چندان پنهانی با فیلم‌های هالیوودی جزیره شاتر (۲۰۱۰) و نزدبان جیکوب (۱۹۹۰) پیدا کرد.



۲. نوسفراتو (۱۹۲۲):

هاتر و همسرش الن زندگی خوب و آرامی دارند تا اینکه شخصی به اسم ناک از هاتر می‌خواهد به ترسیلوبینیا برود و کنت اُرلوک را به خانه جدیدش که رو بروی خانه هاتر است بیاورد. هاتر به داستان‌هایی که درمورد کنت اُرلوک می‌شنود اعتمای نمی‌کند و راهی سفر می‌شود و با کنت اُرلوک ملاقات می‌کند. بعد از آن که به خصلت شبح‌گونه کنت اُرلوک پی می‌برد، سعی می‌کند از قصر فرار کند تا الن را از خطری که در انتظارش است نجات دهد. فیلم اقتباسی از رمان دراکولا، نوشته برام استوکر است. برخی از اسم‌ها و جزئیات عوض شده است؛ تغییر کنت دراکولا به کنت اُرلوک و شبح، به نوسفراتو از این نمونه‌هاست.

نماهای گرفته شده از فیلم شاید به مرور زمان ترسناک بودن خود را از دست داده باشند اما همچنان تاثیر گذارند. استفاده از صحنه‌های نمادین در فیلم برای مورونو (کارگردان فیلم) بسیار مهم است؛ به طوری که گهگاه این صحنه‌ها دیگر به داستان ربطی پیدا نمی‌کنند مانند صحنه‌های

تصور من این است که در دانشکده کامپیوتو دانشگاه امیرکبیر تقلب کردن به یک امر عادی تبدیل شده و دانشجویان ورودی هر سال هم پس از مدتی با این فرهنگ خو می‌گیرند؛ گروهی از آنها تقلب می‌کنند و نمره‌های بهتری را با دانش و زحمت کمتری می‌گیرند و این، احساس بی‌عدالتی را در دیگران برمی‌انگیزد و تعداد بیشتری را به تقلب کردن تشویق می‌کند. در نتیجه یک برنامه و تلاش برای کاهش تقلب، هم به همکاری استادها نیازمند است و هم به همراهی دانشجویان.

سینما و موسیقی

سینمای کج و معوج

آریا بنایی زاده



سینمای کج و معوج بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۳ صنعت سینمای آلمان (جمهوری واپیمار وقت) پیشرفت چشمگیری به خود دید. فیلم‌های متعددی در سبک‌های مختلف ساخته شدند. پیرو پیدایش هنر اکسپرسیونیسم در اوایل دهه ۱۹۱۰ در نقاشی و شعر، این سبک وارد عرصه سینما شد. ایده اولیه این سبک نشان دادن و یا به عبارتی بروز یک حس خاص یا حالات روحی به جای واقعیت روی پرده نمایش است. پیاده‌سازی این سبک معمولاً با بازی‌های اغراق‌آمیز، مکان‌های غیر عادی، شکل‌های انتزاعی، زوایای غیر معقول و خطوط کج و معوج صورت می‌گیرد. شاید بتوان گفت طرفداران این سبک با جمله «سینمای رئال یک امر غیرعینی و در حقیقت غیرممکن است» همدل هستند. در ادامه به معرفی ۴ فیلم از بهترین‌های این سبک می‌پردازیم.

۱. کمد دکتر کالیاری (۱۹۲۰):

راوی داستان (فرانسیس) در یک کارناوال، شخصی را به نام دکتر کالیاری می‌بیند. این شخص ادعا می‌کند یک خواب‌گرد به نام سزار در کمدش دارد که می‌تواند هر چیزی را پیشگویی کند. او هنگامی که از کمد بیرون می‌آید مرگ دوست فرانسیس (الن) را پیشگویی می‌کند. الن فردای آن روز به قتل می‌رسد. بعد از این اتفاق فرانسیس به دنبال یافتن قاتل الن می‌رود. و سزار به مظنون اصلی مبدل می‌شود.

در این فیلم نه تنها شخصیت‌ها بلکه صحنه‌های وقوع نیز دارای رنگ و بویی عجیب هستند و سعی در القا حس غریبی و نامنی فرانسیس به ما دارند. همچنین

انتقال حس در تمامی صحنه‌های فیلم (و حتی نوشتۀ‌های میانی) وجود دارد. شخصیت دانشمند دیوانه در این فیلم با رتوانگ متولد می‌شود که در بسیاری از فیلم‌های علمی-تخیلی آنی نقش کلیدی ای بازی می‌کند. حتی می‌توان دست دکتر استرنج لاو از فیلم دکتر استرنج لاو (۱۹۶۸) را نیز تاثیر گرفته از دست رتوانگ خواند. ردپاهای متروپلیس در بسیاری از فیلم‌های دیگر مانند جنگ ستارگان (۱۹۷۷) مشاهده می‌شود. (ظاهر C-۲PO از ربات درون این فیلم الهام گرفته شده.)

این فیلم از نظر بصری بی‌نظیر است. فریتز لانگ (کارگردان) ایده اولیه فیلم را از دیدن آسمان خراش‌های شهر نیویورک گرفت. همچنین تاثیرپذیری از جهان پس از جنگ جهانی اول، جمهوری وایمار و کمونیسم در فیلم مشهود است. علاوه بر این، فیلم از انجیل و داستان‌های قدیمی با بل تاثیر زیادی گرفته شده که برقراری ارتباط بین این دو در جهان آینده فضای بسیار جالبی به وجود آورده است.

پیام نهایی فیلم اما شاید به اندازه خود فیلم جالب نباشد؛ پیام فیلم، برقراری ارتباط بین افراد بلند پایه و قشر کار است (مانند سر و دست در بدن) و به نحوی از فاشیسم حمایت می‌کند. فیلم توسط جوزف گئوبلز (وزیر پرپاگاندای رایش) نیز مورد تایید قرار گرفت. اگرچه خود لانگ از ساختن فیلم با چنین پیامی پشیمان شد و بعدها در مصاحبه‌ای گفت که نمی‌توان فیلمی با هدف بالا بردن آگاهی اجتماعی ساخت و در آن راجع به ارتباط بین سر و دست حرف زد.



۴. ام (۱۹۳۱):

قاتلی (پیتر لور) که دختر بچه‌های کوچک را می‌کشد، تحت تعقیب پلیس قرار می‌گیرد. تجسس‌های پلیس باعث ناراضایتی تبهکاران شهر می‌شود و بدین ترتیب گروهی از تبهکاران نیز به دنبال پیدا کردن قاتل می‌روند. این فیلم از اولین فیلم‌های صدادار سینمای آلمان و اولین ساخته‌ی صدادار لانگ می‌باشد.

تدوین فیلم جالب است؛ صحنه‌ای در فیلم وجود

شکار طعمه توسط عنکبوت و گیاه‌گوشت خواری که یک حشره را می‌خورد.

شاید بعضی افراد با سینمای صامت ارتباط خوبی برقرار نکنند و آن را نقطه ضعف فیلم‌های قدیمی بدانند. این جمله حداقل برای این فیلم صادق نیست. صامت بودن فیلم، هاتر و کنت ارلوک را از هم بیگانه می‌کند و آنرا از اقتباس‌های دیگر دراکولا مجزا می‌سازد. به طور مثال، محال است که صحنه میز شام فیلم دراکولا (۱۹۳۱) به اندازه این فیلم شما را تحت تاثیر قرار دهد. ظاهر کنت ارلوک بیشتر جنبه‌ی حیوانی دارد تا انسانی؛ دندان‌هایی مانند دندان جانوران جونده، بینی عقابی، گوش‌های خفاشی و پنجه به جای ناخن که رفتار حیوان‌گونه‌ی او و غریزی بودن اعمالش را نشان می‌دهد.

در فیلم صحنه‌های ناگهانی مانند حرکات غیرمنتظره و پرش ناگهانی از بیرون به داخل کادر دیده نمی‌شود. صحنه‌های محو شدن کنت ارلوک و حرکاتی که با آرامش تمام روی صحنه نمایش انجام می‌شوند، غیر معمول اما اثر بخشنده. (صحنه ورود هاتر به قلعه کنت ارلوک که او آرام آرام در حین خارج شدن از کادر محو می‌شود.)

فیلم ما را نمی‌ترساند اما تسخیرمان می‌کند.

۳. متروپلیس (۱۹۲۷):



داستان فیلم در قرن ۱۹۲۱ است؛ فردر زندگی بسیار خوبی دارد. او در رفاه کامل، در کلان شهری که پدرش ساخته زندگی می‌کند اما از دنیایی که در زیرزمین وجود دارد بی خبر است؛ دنیایی که در آن کارگران، ساعات زیادی در شرایط بسیار سخت مجبور به کار هستند. او روزی زنی به نام ماریا را می‌بیند که حقیقت شهر را به او نشان می‌دهد. پدر فردر، با به خطر افتادن منافعیش دست به دامن دانشمندی به نام رتوانگ می‌شود تا ماریا را نزد فردر رسوا کند.

متروپلیس نقطه اوج اکسپرسیونیسم آلمان است. القای حس در فیلم بسیار قوی است. تشبیه‌ها و اصطلاحاتی که شاید در متن یک کتاب ادبی بخوانیم در اینجا در صحنه وجود دارد؛ (به عنوان مثال صحنه‌های درماندگی فردر که با سقوط او نشان داده شده است) این شدت

«سبک» رو بیخیال ای دوست

احسان ولایی



هر کدام از ما به دلیلی موزیک گوش می‌دهیم و از آن لذت می‌بریم... موسیقی در ذات انسان وجود دارد... در طبیعت و نظام هستی وجود دارد و نوازندگان و خوانندگان مثل یک کانال برای انتقال این موجودیت جهانی آن را به مانند یک کوزه‌گر ماهر به فرمی مطابق با ذهنیت‌های خود در می‌آورند و ارائه می‌دهند و بدین شکل موسیقی‌هایی که امروزه بر زندگی‌ها و حتی شخصیت‌های ما تاثیر گذاشته‌اند را پدیدآورده‌اند.

شاید برآتون پیش آمده باشد، راجع به خواننده یا گروه مورد علاقتون حرف می‌زیند و بحث‌هایی با شروع «اینا چیه گوش میدی؟ فلانی رو گوش بدی بفهمی موزیک یعنی چی و غیره داشتین... جواب‌های زیادی هم برای این بحث‌ها وجود دارد... سلیقه‌ی آدم‌ها متفاوته... علاوه بر این، دلایل گوش دادن و شدت اثر موسیقی در زندگی هر یک از ماها هم متفاوته... اما خوبه به این نکته توجه داشته باشیم که در موسیقی «غیرممکنی» وجود نداره... موسیقی می‌تونه شادی بخش باشه... می‌تونه یه داستان رو جویی منتقل کنه که تاثیرش رو عمیقا در وجودمون حس کنیم و از طرفی می‌تونه آدم رو به رقصیدن و داره در حالیکه در اون لحظه فکر نمی‌کنه (این آخری رو قطعا همه تجربه کردین!)... همه‌ی این تاثیرات موسیقی تاثیرات روحی‌اند و در نتیجه موسیقی در اصل خودش روحانیه... پس اگه موسیقی جنبه‌های متفاوتی داره، خوبه که از همه‌ی جنبه‌هایش بهره ببریم و به قولی «بایاس شده» نسبت به اون فکر نکنیم... سعی کنیم به گونه‌ای، موسیقی رو که در هر حال بخشی از وجود ماست، در زندگی مون دخیل کنیم که در مسیر کمال به کمکمون بیاد... از فریادهای کوبنده‌ی گیتار «گیلمور» گرفته تا چهار مضراب عرفانی «کلهر» و چهچهه‌ی شورانگیز «شجریان» پدر و پسر و آوای صلح جوی «لنون» و فضاسازی‌های روح‌بخش هندی... همه و همه می‌تونن قصه‌ای برامون باشن... قصه‌ای از نوع احساس... و ما چیستیم مگر مجموعه‌ای از احساسات...

نالهی سرنا و تهدید دهل / چیزکی ماند بدان ناقور کل
بانگ گردش‌های چرخ است اینکه خلق / می‌نوازنندش به
تنبور و به حلق
پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها / از دوار چرخ بگرفتیم ما
«مولانا»

دارد که نشان میدهد تبهکاران و پلیس هرکدام در حال طرح نقشه برای دستگیری قاتل هستند. لانگ طوری این دو صحنه را به هم ربط داده که گویی شخصیت‌های دو صحنه در یک مکان حضور دارند. در واقع در می‌یابیم این دو گروه نه تنها متفاوت نیستند و بلکه خیلی به یکدیگر شبیه‌ند.

بازی پیتر لور فوق العاده است و در صحنه پایانی فیلم به اوج می‌رسد. بازی او اغراق آمیز است اما کاملا قابل باور. یک دیوانگی توانم با ترس. قطعا این فیلم در انتخاب او در نقش‌های آینده اش در شاهین مالت (۱۹۴۱) و کازابلانکا (۱۹۴۲) بی‌تأثیر نبوده است.

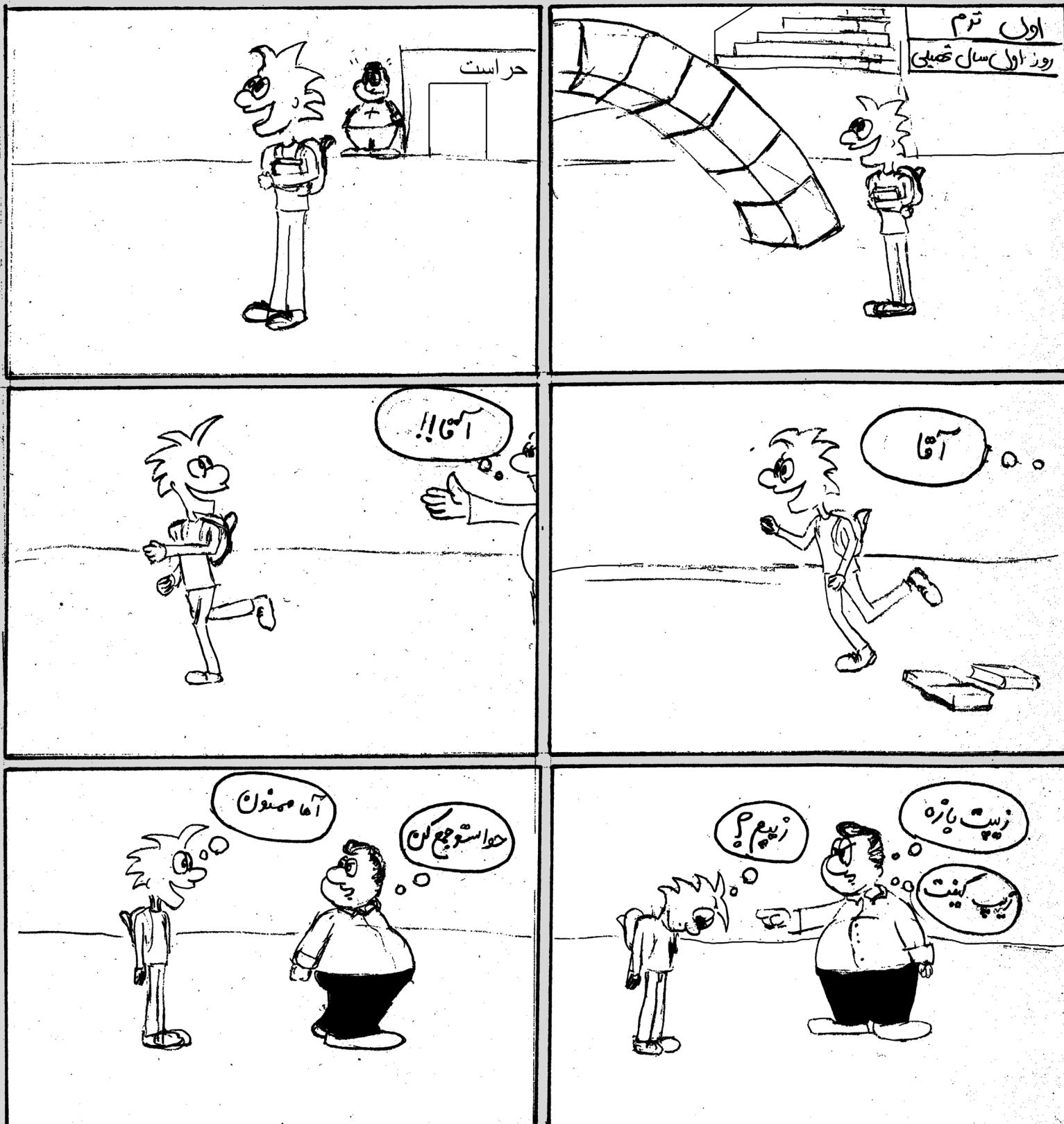
تمرکز این فیلم روی قاتل نیست بلکه روی واکنش مردم نسبت به این قتل‌های است. فیلم، قاتل را بد جلوه می‌دهد اما از بقیه مردم نیز فرشته نمی‌سازد. بلاهت مردم و قضاوت‌های نابجای آن‌ها دائمًا مورد سرزنش است. فیلم صرفا راجع به قاتل نیست، بلکه راجع به مردم است؛ مردمی که گناهانشان فقط به واسطه جرم قاتل مبرراً می‌شود.

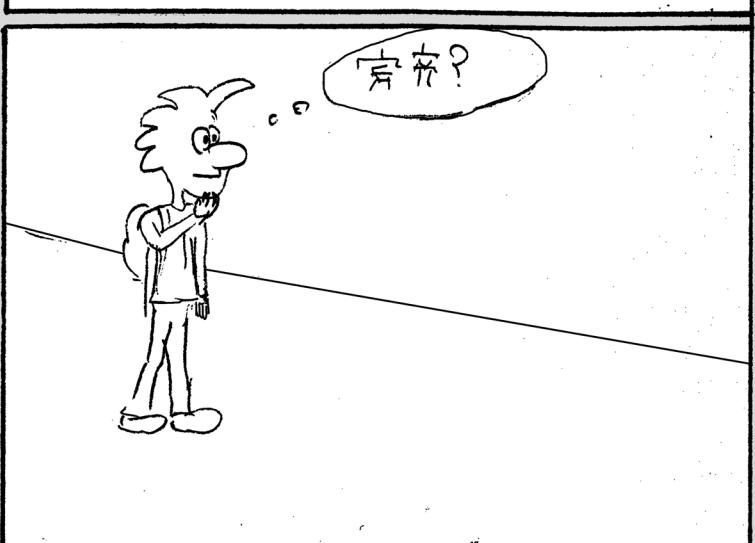
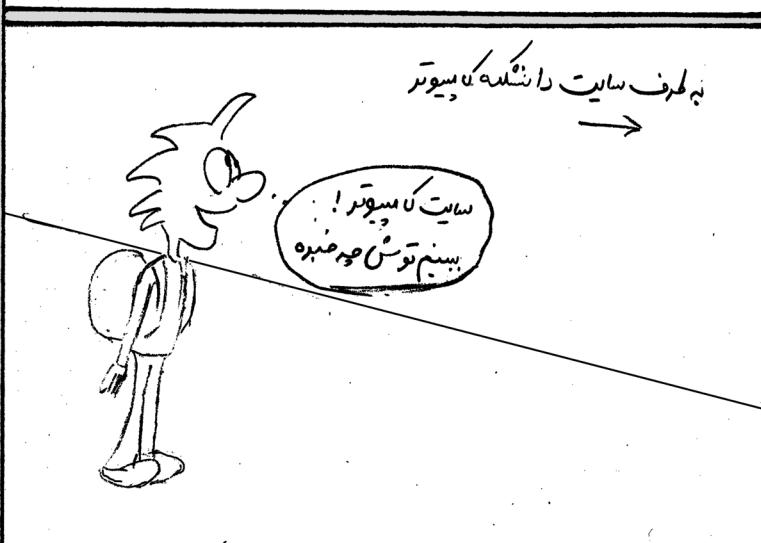
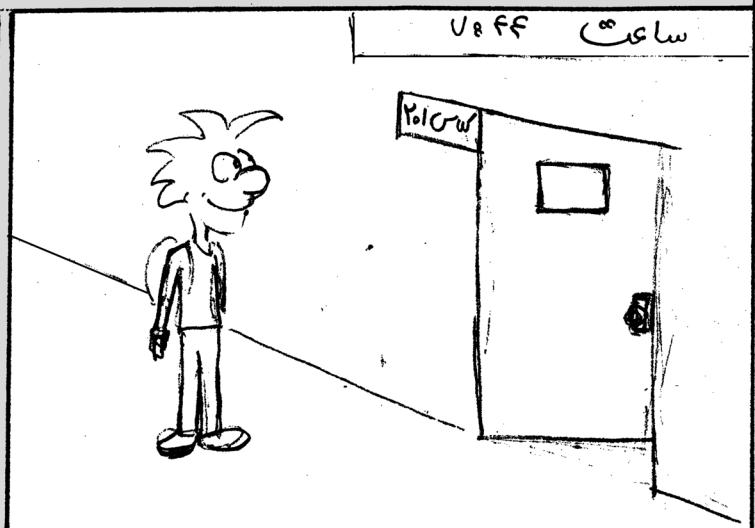
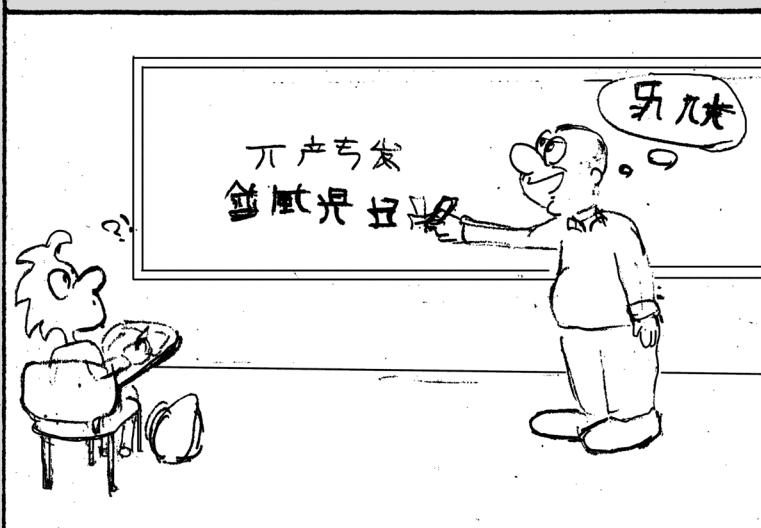
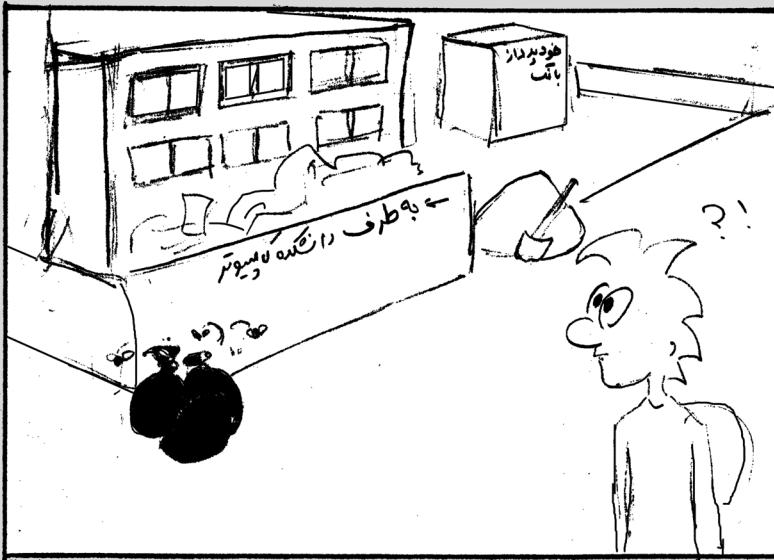


میراث:

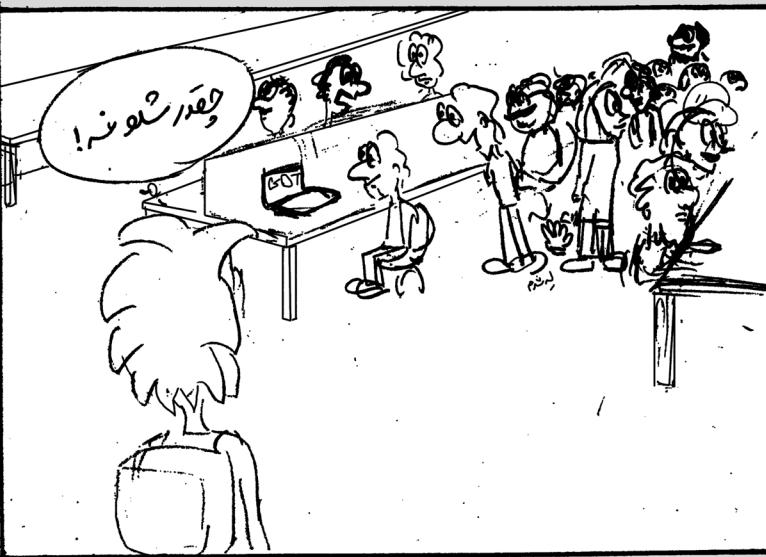
همانطور که دیدیم بسیاری از فیلم‌هایی که با آن‌ها خاطره داریم و از دیدن‌شان لذت بردیم تاثیر پذیرفته از فیلم‌های اکسپرسیونیستی سینمای آلمان هستند. و بدون شک این اثر بخش‌ها به مدت طول عمر سینما خواهد بود. این دوره، به دلایل روشنی، در سال‌های بعد به نام عصر طلایی سینمای آلمان شناخته شد.

نویش نما





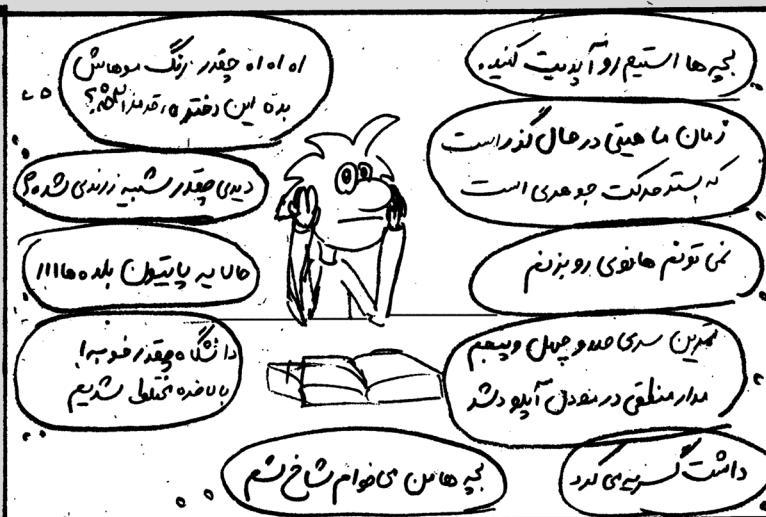
وقد اشترى



می خواهم یک بسته باشد اینجا شوارم کی



آقا بیخوبی



اه ااه اه قدر زیگ موهاش
بدنه این رفته و قدر زیگ موهاش

بچرها سیم رو آپنیست کنید.

زیان نا همیز در عال از نزد راست

که بسته هدکت جو هدی است

من تو فم هادی رو بزنم

میزون سری عاد و چیل و پیغم

مداد منطقی در بندل آپنود کش

دانست کریمی نور

بچه ها من می خواهم خوش



آقا رفیع سمت

لطفاً به نظر

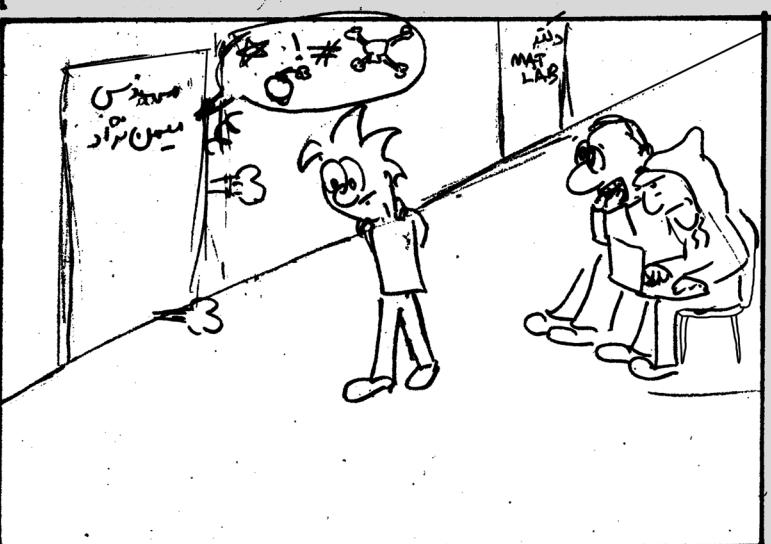
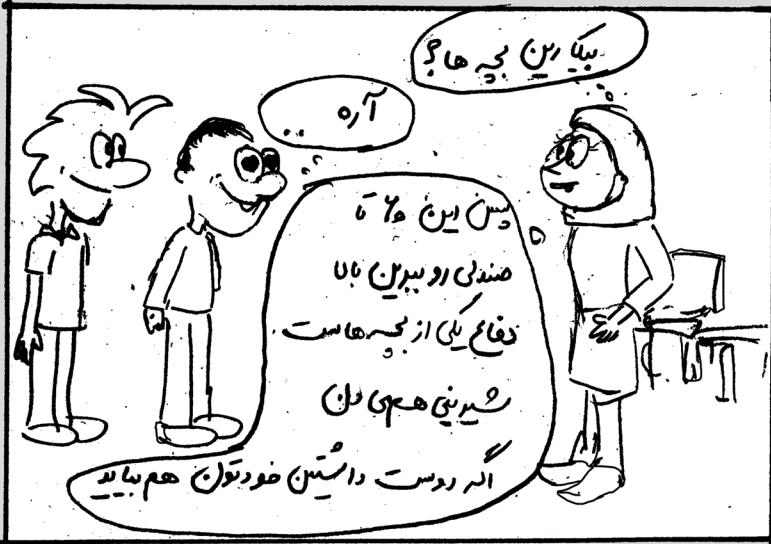
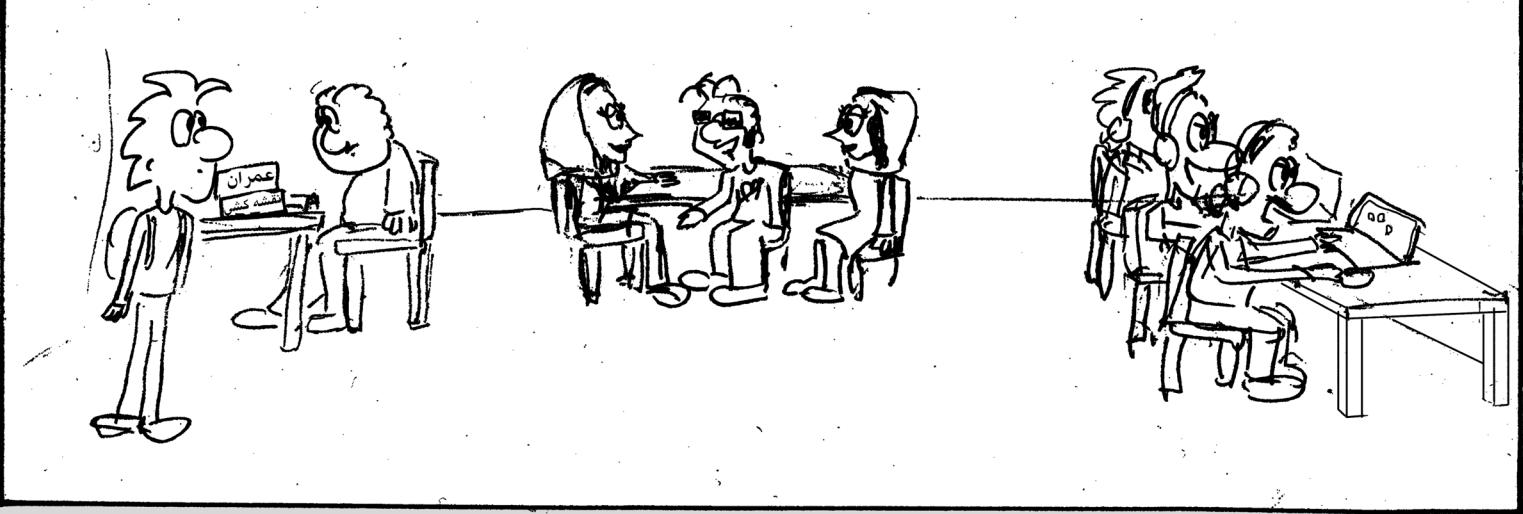


سین ملکی

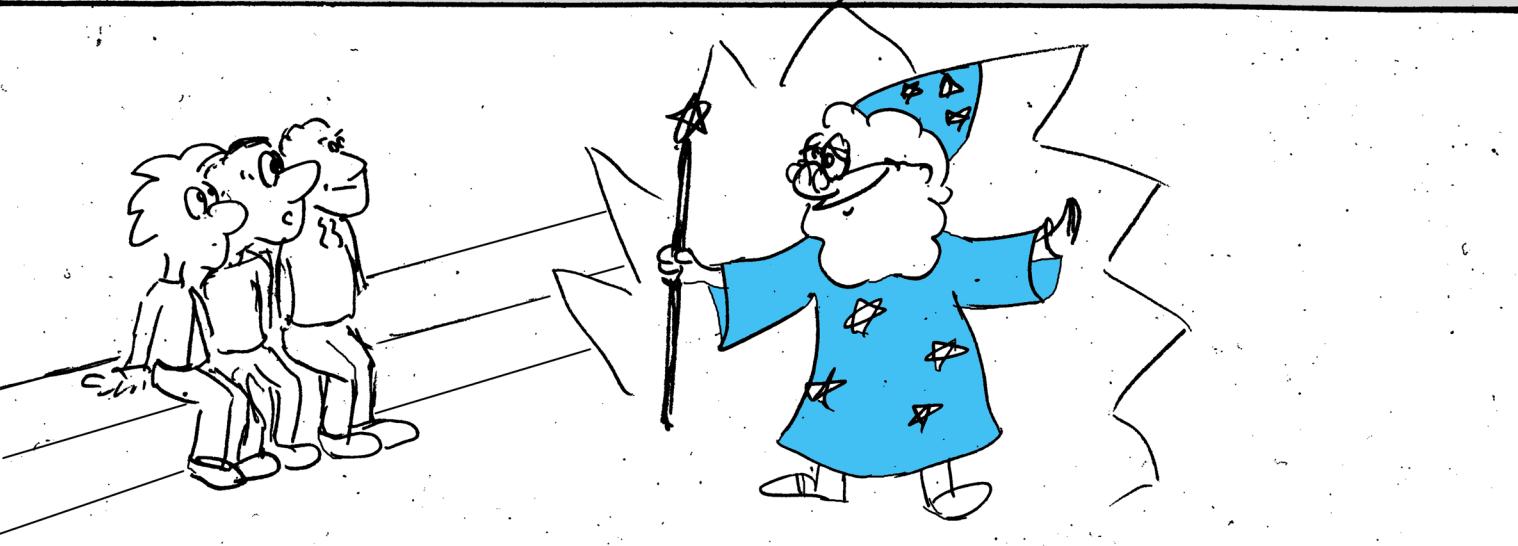
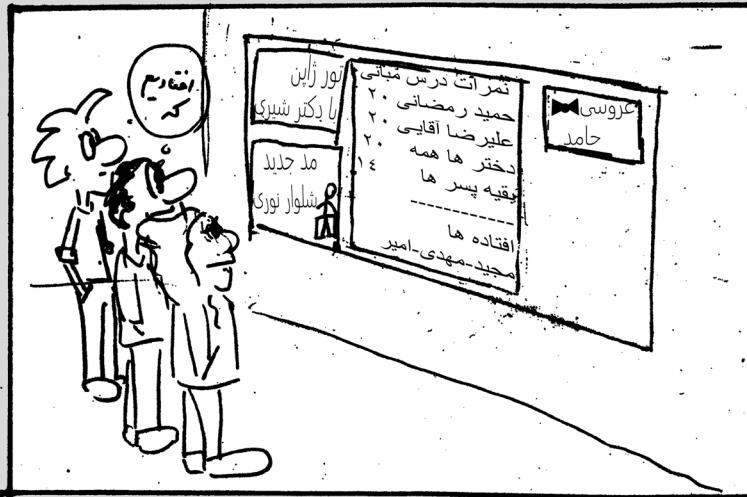
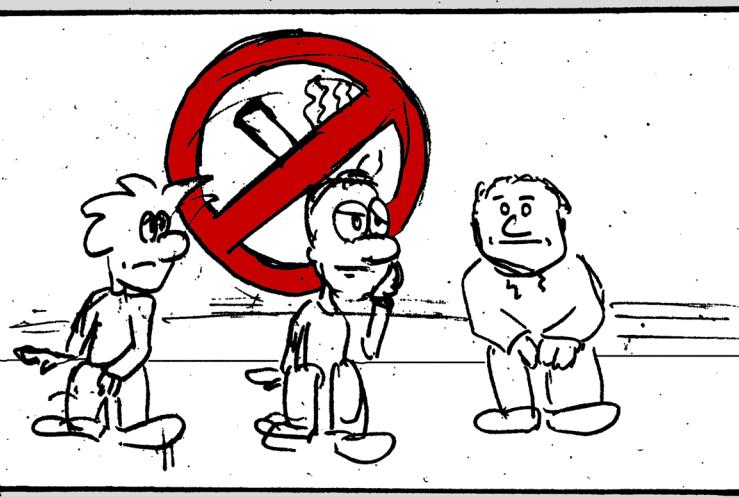
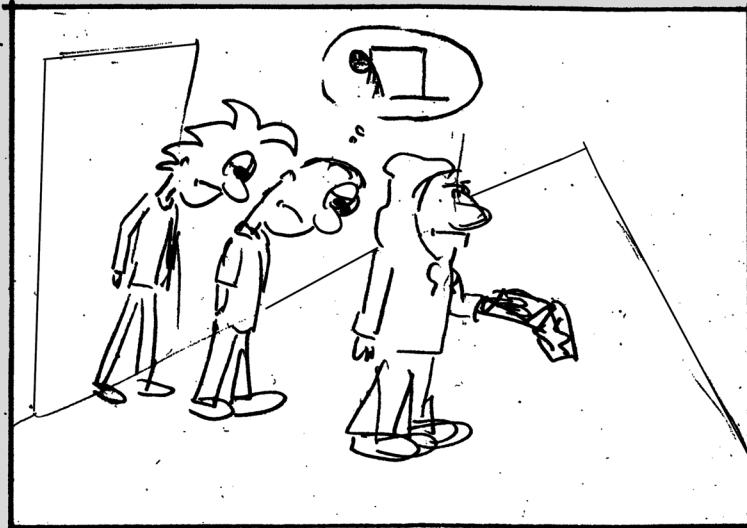
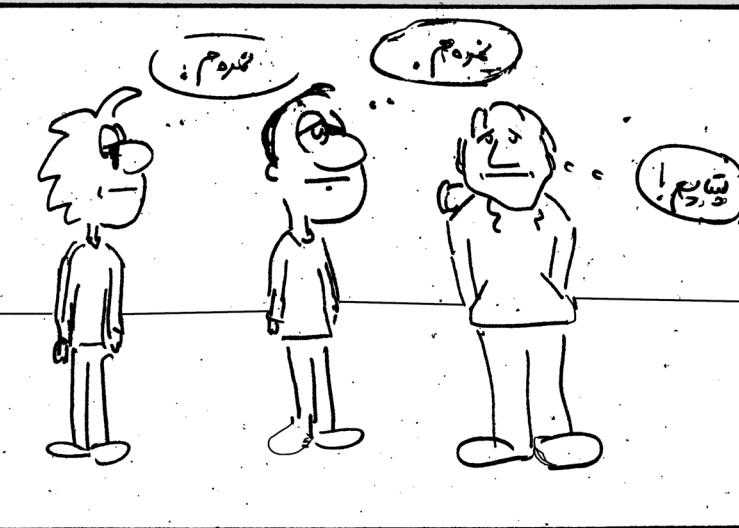
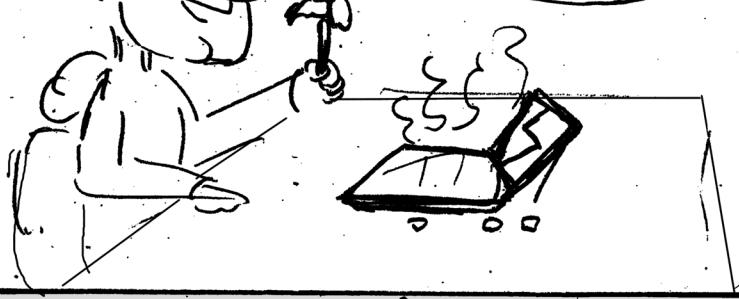
آقا کریم! آگر باید سیو تر کو رفیع کنند

لطفاً بین سان مطالعه





این تیپ که فقط بادو را حس زن
خداب شد. به هم زردی خوره
هیوی



این) بر چیزی نیست. حال و میان نهندان
نبار چیزی داریم اتفاق بکشی از زندگی را میخوی
است. خصه کنونه و با اینزی بیشتر
به راههای ادامه دهید که همان
نتیجه ایش را خواهید داشت. نه
تمن در درس، بله بدضطر است از این
دو کوییست و آن دلخواست. فقط
روگزند و گزند که همیشه ملائمه تان را
دنبال کنید و سست ۲۰ بین زن و مرد

شیخ احمد: ای فرزندان

۲ واحد اقتدارم

مشروط اقتدارم

لپا لپه ابره

حال و حکم و نیز
من ایست

دایسا
قیسی؟

حکم

حکم

آفرین

حکم

ویین من میدانم
نایب خوبی و خوبی آم
کیک نایب ایام زنند

حیاد هستم، خودم
۲۰ دو هر چیز مانند
۰، نیز که ایجاد کنم
خدا فقط

پایان